

دیدگاهها

(۵)

- به دوستان، به خویشان، به یاران آشنا
- به مردان تیزخشم که پیکار می کنند
- به آنان که با قلم تباهی درد را
به چشم جهانیان پدیدار می کنند
بهاران خجسته باد

گردآوری: پیروز دوانی

فروردین ۱۳۷۶

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

فهرست

۳.....	ارمغان سال نو / ج - فریدونی
۳.....	اپوزیسیون در برابر آزمونه‌های دشوار / نشریه «راه آزادی»
۵.....	منشور همکاری سه سازمان /
۵.....	«آذربایجان واحد» خواب و خیالی بیش نیست ! / عبدالعلی لاهرودی
۸.....	بریتانیای کبیر به مستعمرات سابق باز می‌گردد! /
۹.....	لغو مجازات اعدام و پلورالیسم / سیاوش
۱۰.....	منشور حقوق کارگران ایران / از کارگران بیدار سال ۷۶
۱۱.....	آنچه «بازار» و «ارتجاع مذهبی» با انقلاب کرد ! / نقل از «راه توده»
۱۱.....	سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا /
۱۲.....	اقدامات هماهنگ جناح راست افراطی با سازمان فراماسونری انگلستان / نقل از «پشتاز»
۱۳.....	بیست و نهمین حزب کمونیست فرانسه /
۱۴.....	نگاه نو به جهان / نقل از «کار»
۱۶.....	برنامه‌های آمریکا برای سلطه بر بازارهای دنیا / نقل از نشریه «المجله»
۱۸.....	الماس (شعر) /

چهره دژم و افسرده توده‌ها که در روزهای آخر سال گاه بی‌هدف در خیابانهای شهر به دنبال ملزوماتی می‌گشتند تا با توان مالی اندک آنها همخوان باشد ترازنامه درخشان یک سال البته در عمق ۱۸ سال حکومت سرمایه و خونخوارترین آن سرمایه‌داری انگل بازار بود که سرداران سازندگی بر آن می‌نازند. در حالی که نوکیسه‌گان وابسته به ارتجاع حاکم برای خانواده‌های خود در مناطق خوش آب و هوای ایران و گاه دنیا به دنبال ذخیره هتل و ویلا بودند در خانه اکثریت ایرانیان جدال و بلوای والدین و فرزندان بود که وعده سال قبل آنها را به خاطرشان می‌آوردند که گفته بودند، «سال دیگر حتماً می‌خرم» و امسال دستها تهی‌تر از پارسال بود.

تراز حکومت را از این جدالها و اشکها می‌بایست بست. در حالی که صاحبان بسیاری از صنایع کوچک و متوسط هول بقاء و زوال خود در سال آینده را داشتند دلالتان و انگلهای حکومتی و پشت حکومتی به رایزنی با دولتیان مشغول انباشت چیزی بودند که در برنامه‌گرانی سال آینده بود. این چنین بود پایان سال برای مردم و دشمنانشان. موازنه‌تر از چنین می‌گوید: حاصل یک سال حکومت به پشوانه ۱۷ سال قبلی فقر بود و فلاکت برای توده‌ها و ثروت بود و عیش و عشرت برای روحانیون حاکم و سرمایه‌داران انگل حکومتی.

در حالی که مردم فاقد کمترین تشکل و هیستگي بودند بازار و حکام دینی پشت در پشت هم منزل به منزل توده‌ها را پس‌رانده و به پایان سال کشانده بودند. در پهنه این میدان قتل و عام همچنان جای یاوران خلق خالی بود و یا عادلانه‌تر بگویم بسیار بی‌رنگ بود. شاید از ضربت دشمن هنوز بر خود می‌پیچند و یا بازیهای تاریخ آنها را خلع سلاح نموده است. آنچه پیداست یاران خلق در خارج هنوز نتوانسته‌اند به زبان مشترکی دست یابند و در داخل نیز هول دژخیمان چون سد سکندر مانع شکل‌گیری تشکلهای خلقی شده است. بار دیگر آن سؤال همیشه پاینده تاریخ در برابر سازمانهای خلقی ایستاده که است چه باید کرد؟ سالی تازه آغاز شده است. سالی که پیش از آغاز آن رژیم وعده موج جدیدی از گرانی را داده است. سالی که انتخاباتی دیگر در راه دارد تا باز دموکراسی و حقوق حقه مردم به مسخره گرفته شود و چند تن سخنگوی سرمایه و ارتجاع به جای ملتی انتخاب‌کنند و بعد مردم را در انتخاب آنچه انتخاب آنها بوده به ظاهر مخیر سازند. سالی که انزوای بیشتری را برای حکام دینی در صحنه داخلی و بین‌المللی به همراه خواهد داشت. تمامی عوامل حکایت از آن دارند که زمینه فعالیت و تحرک برای نیروهای چپ و مردم از سال قبل و سالهای قبل فراهم‌تر است. تمامی عوامل این نیروها را به عمل در عرصه داخلی و خارجی هدایت می‌کنند. گرچه صحنه اصلی مبارزه درون کشور است لیکن فعالان در خارج نیز باید که بانگ فرو خفته خلق و مبارزان درون کشور باشند. باید که پاسداری از آزادی را چون نگهبانی شبانه‌روز بدانند و با اخذ کمترین خبر از ستم و تضییقات سلاطین دینی گوش جهانیان را در اقصی نقاط دنیا به شنیدن وادارند. به خاطر بقاء ملک و ملت که می‌رود شیرازه تلاش آن عمیق‌تر گردد بر سر آنچه گذشته بوده و بر سر جزئیات آنچه آینده می‌تواند حل کند نیروی خود را در جدال با هم به هدر ندهند و رزمندگان داخل کشور را بدین‌تر و دست‌تنه‌تر وانگدارند. مبارزان داخل کشور! یقیناً با بررسی تغییرات اساسی کشور و جهان پذیرفته‌اند که دیگر زمان عقب‌نشینی کافی است. باید در عرصه سیاسی و برای تشکل بخشیدن به توده‌ها آستین بالا زد. باید بانگ اعتراض برداشتن در کنار توده‌ها را سرآغاز اتحاد و تشکل آنها نمود. باید که جسارت طلب حق را که در تمامی زمینه‌های فردی و اجتماعی پایمال می‌شود به توده‌ها باز گرداند. باید که با قبول خطر به امداد امروز و فردای خلق رفت. ایجاد تشکلهای صنفی - سیاسی و یا هر شکل ممکن دیگر و تشکل و سازماندهی اعتراضات و اعتصابات که پایه‌های تشکل تمام خلقی و تمرین دموکراسی است باید ارمغان ما در سال نو برای توده‌ها باشد.

اپوزیسیون در برابر آزمونهای دشوار

نقل از نشریه «راه آزادی» شماره ۴۵

اکنون اپوزیسیون دگراندیش و دمکرات که با تاکتیکهای متفاوت فعالیت می‌کنند، در برابر پرسشهای فراوان قرار دارد: مهمترین نتایج تجربه ملت چند ماه پیش کدامند و در آینده چه باید کرد؟ آیا تفاوتهایی که در سیاست اپوزیسیون به چشم می‌خورند، راه اتحاد عمل نیروهای دمکرات را در آینده به کلی می‌بندند؟ چه تدابیر و سیاستهایی می‌توانند به طور واقعی و با مشارکت مردم به پیشبرد امر دموکراسی در ایران یاری رسانند؟

این پرسشها، البته در آن بخش از اپوزیسیون که به هر دلیلی از جمله به خاطر نوع آلترناتیو پیشنهادی خود هیچگونه باوری به امکان تغییرات تدریجی و دمکراتیک در ایران از طریق مشارکت مردم و وادار ساختن جمهوری اسلامی به عقب‌نشینی ندارند طرح نمی‌شوند. آنها از میان مجموعه حوادث به راحتی عناصر لازم را برای درست جلوه دادن سیاست خود خواهند یافت. بحث فوق بیشتر در میان آن بخش از نیروهای دمکرات به میان کشیده می‌شود که راه حل پیش‌ساخته‌ای برای تغییرات سیاسی در ایران ندارند و با وجود پیچیدگیها و مشکلات موجود گام در جاده‌ای لغزنده و ناهموار گذاشته‌اند.

اکنون سالهاست که بخش بزرگی از اپوزیسیون در جستجوی راههایی است که بدون توسل به خشونت به بن‌بست سیاسی کنونی ایران پایان دهد. ماههای پیش از انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی از این نظر یک چرخش مهم در ۱۰ سال گذشته به شمار می‌روند. زیرا اولین گام برای حضور علنی یک اپوزیسیون دمکرات در داخل ایران در شکل ویژه خود برداشته شد. در همه این سالها حضور سیاسی روشن و علنی و برخوردار شدن از مخاطبانی در جامعه مدنی امروز ایران دو مشکل اساسی اپوزیسیون دمکرات را تشکل می‌داده‌اند. اپوزیسیونی که به نوعی باور خود را به تغییرات خشونت‌آمیز و کور از دست داده و بر آن است که با تکیه بر فرهنگ دمکراتیک و مردم، دموکراسی را از همین امروز و در مبارزه خود برای آزادی در عمل خود به کار بندد. بحران سیاسی و اجتماعی کنونی ایران و تحول ذهنیت جامعه در سالهای اخیر در عمل علی‌رغم خشونت‌های چشمگیر حکومت، امکان طرح نظریات این نیروها را در ایران بوجود آورده است.

آن چه که اپوزیسیون به طور عینی در این مبارزه به دست آورد، به یقین ناچیز بوده و البته خارج از انتظار کسی هم نبود. اما همزمان باید اذعان داشت که دوران جدیدی در ایران آغاز شده است. آن چه انجام شد فقط گام اول بود، گامهای دشوار و اساسی هنوز باید برداشته شوند. پانزده سال زندگی غیر علنی و تجربه های جدا از هم، درکها و نگاهها را گاه حتی در سنگریزهای مشترک از هم دور کرده است. بخشهای مختلف اپوزیسیون دمکرات، با شباهت و با فاصله های مختلف نسبت به حکومت، راهی جز حرکت به سوی یک درک و تفاهم همه جانبه، حتی با تاکتیکهای مختلف، ندارند. پرسش دیگری که باید به سرعت برای آن پاسخ مناسبی یافت، رابطه اشکال ویژه ابراز وجود اپوزیسیون از جمله احزاب و نیروهای سازمان یافته موجود و افراد و شخصیت های مستقل در خارج از کشور است. وعده بعدی مهم، همگی انتخابات ریاست جمهوری است. اپوزیسیون باید از هم اکنون در تدارک چگونگی مشارکت در بحثها و فضای آن روز باشد. قالبهای بسیار تنگ انتخابات مجلس و سرخوردگی مردم و جنگ و دندان نشان دادن نیروهای استبدادی دورنمای چندان روشنی را در برابر ما نمی گشایند، اما برای بردن فکر دمکراسی و جامعه مدنی در میان مردم راه میانبر وجود ندارد. اپوزیسیون دوره جدیدی از حیات خود را آغاز می کند. برای دست یافتن به نتایج مطلوب این مبارزه باید بدون وقفه با زندگی و عمل روزانه مردم و روشنفکران گروه های مختلف اجتماعی گره بخورد و دمکراسی به خواست همگان تبدیل شود. در طول سالهای گذشته جنبشهای خودجوش، اعتراضات، اعتصابات و مبارزه های منفی مقطعی علیه رژیم و نظام جمهوری اسلامی بوقوع پیوسته است، این تظاهرات که غالباً به شورشی قهرآمیز تبدیل شده، رژیم را در مقابل خواسته های منطقی مردم مجبور به عقب نشینی کرده اند.

تظاهرات و شورشی خودجوش مردمی، بیانگر عدم حضور نیروهای پرمدهای سیاسی در صحنه مبارزات مردم ایران است. این تظاهرات نشان می دهند که مردم برای یک یا چند جریان سیاسی، برنامه های آنها به نفع این یا آن سازمان، یا این یا آن رهبر سیاسی به خیابانها نمی ریزند، بلکه آنها از دست رژیم جمهوری اسلامی به تنگ آمده و این نظام را سبب فقر، بیکاری و بی خانمانی خود می دانند و خشم خود را به صورت خودجوش علیه آن به معرض نمایش می گذارند. اما ناتوانتر از رژیم، اپوزیسیون ایران است که ناتوان از سازماندهی و بسیج مردم است تا با رهبری و هماهنگ کردن تظاهرات و بویژه سراسری کردن آن در برانداختن نظام جمهوری اسلامی مؤثر واقع شود. نیروهایی که خود را آلت رناتو و جانشین رژیم کنونی می دانند و مدعی قدرتند، دارای هیچگونه رابطه ارگانیک عینی یا ذهنی با مردم ایران نیستند. تجربه شورشیها و تظاهرات گذشته نشان داده که محاسبات مردم غیر از آن است که اپوزیسیون برای خود ترسیم می کند، مردم در انتظار مدعیان قدرت طلب نیستند که راه رهایی از رژیم جمهوری اسلامی را به آنها نشان دهند. حال اگر احزاب و سازمانهای سیاسی که خواهان تغییر نظام اند در صحنه مبارزات سیاسی و صنفی مردم حضور می داشتند، می توانستند جنبشهای مقطعی را که هر از گاهی در یک شهر روی می دهد رهبری و سازماندهی و هدایت کرده، به شهرهای دیگر بکشاند و سراسر کنند. آنها می توانستند با حضور خود در این میان جلوی ندانم کاری عده های ناراضی، یک عده عوامل خارجی و بویژه عوامل رژیم را که مبادرت به آتش سوزی اماکن و اموال مردم می کنند، بگیرند. فقدان رهبری در تظاهرات و شورشیها به آتشی منجر می شود. از طرفی عدم حضور نیروهای دمکراتیک و ملی در عرصه مبارزات مردمی و مخفی شدن آنها در حصارهای بسته، خیال رژیم را آسوده کرده است. لذا تغییر اوضاع کنونی سیاسی خارج و درون ایران در گرو فعال شدن نیروهای دمکرات و ملی است. آنها باید از هم اکنون به رسالت تاریخی خود آگاه شوند و در مقابل نیروهای توتالیتر چپ و مذهبی و راست صف آرای کنند.

در حال حاضر، انفعال نیروهای دمکرات و ملی، بستری مطمئن و آماده برای استقرار مجدد نظامی توتالیتر و وابسته از نوع دیگر در ایران مهیا می کند. چنانچه به مصالح مردم و کشورمان اعتقاد داریم باید به این انفعال پایان دهیم! نباید بگذاریم زمینه برای یک اسارت دیگر آماده شود.

هیچ نیرویی نباید و نمی تواند به تنهایی ادعای رسالت نجات مین را داشته باشد. هرکس چنین ادعایی کند نه تنها واقع بین نیست، بلکه از نقطه نظرهای ذهنی حرکت کرده و چنانچه پیروز شود چون دیکتاتوری، به قدرت تکیه خواهد زد. لذا از هم اکنون باید با بنیهای ساختگی گروهها و هواداران آنها، علیه کیش شخصیت کاذب، روشنگری و مبارزه سیاسی کرد. از این رو، باید نیروهای ملی و دمکرات در پی رهبری جمعی باشند و زمینه را برای اولین گامهای تمرین دمکراسی در درون خود آماده کنند. ما به تجربه دیده ایم افرادی که رسالت نجات مردم را در توان خود می دیدند و ادعا داشتند که ملی و دمکراتند و حتی رهبری را به دست گرفتند، افراد توتالیتر، مستبد و تو خالی از آب درآمده اند. اوضاع اقتصادی کشور بسیار بحرانی است و ما معتقدیم که نظام و رژیم پاسخگوی کمترین خواسته های مردم نیست. تحریم اقتصادی آمریکا، معضلات کنونی و بحران اقتصادی را شدیدتر خواهد کرد، اما رژیم همچون گذشته، شکست برنامه های اقتصادی اش را به حساب آمریکا می گذارد و آمریکا را در تخریب اقتصاد ایران مقصر قلمداد می کند و به این وسیله فقر و بیکاری مردم ایران را بیشتر به گردن آمریکا می اندازد. چرا که رژیم همیشه، در ماندگی و شکست برنامه های خود را یا به گردن جنگ ایران و عراق انداخته یا به گردن آمریکا. ما بخوبی می دانیم که بحران حاضر در کشور ما حاصل تحریم اقتصادی کشورهای صنعتی نیست و کشورهای صنعتی در مقابل دلار همه چیز به ایران صادر کرده و می کنند. ورشکستگی اقتصادی ایران نتیجه عوامل متعددی است که رژیم در ۱۸ سال گذشته مسبب آن بوده است. در اوضاع کنونی اقتصادی، کشور و تمامی منابع مالی آن در اختیار صنایع و تولیدات کشورهای صنعتی قرار گرفته است، ایران در طول تاریخ بیشتر از این نمی توانست به وابستگی دچار شود. این خدمتی است که نظام جمهوری اسلامی برای تثبیت سلطه کشورهای شمالی بر ایران و به نفع قدرتهای صنعتی انجام داده ولی این بحران اقتصادی ناشی از خود جمهوری اسلامی است. با در نظر گرفتن درآمد نفتی ایران که سالانه ۱۴ میلیارد دلار است و صادرات غیر نفتی ایران بیش از ۵ الی ۶ میلیارد دلار تخمین زده نمی شود، بدیهی است که تکیه به اقتصاد یک محصولی و آن هم نفت که در بازارهای جهان اشباع شده است و با افت قیمت، تخریب صنایع و تولیدات صنعتی در کشورمان ادامه یافته، ورشکستگی اقتصادی شدت خواهد یافت. همراه با سیر نزولی اقتصادی و با سیر رشد جمعیت ماهانه ۱۵۰ هزار نفر در ۲۳ سال آینده، ایران جمعیتی در حدود ۱۳۰ میلیون نفر خواهد داشت. چنانچه از یاد جمعیت به همین سرعت ادامه یابد، بحران نه تنها فزونی خواهد یافت، بلکه کشور ما به یکی از فقیرترین کشورهای جهان تبدیل خواهد شد.

ما برای آینده ایران، بعد از سرنگونی رژیم نظام جمهوری اسلامی نگرانیم. سؤال این است که اگر حاکمیت و نظام کنونی سرنگون شود، ما نیروهای اپوزیسیون بفضل در تبعید، چه بدیل سیاسی و اقتصادی برای حل معضلات کنونی جامعه داریم؟ چرا که، فردای بعد از سقوط رژیم با در نظر گرفتن سرعت رشد جمعیت، یلیاردها دلار بدهی خارجی، ناتوانی تولیدی صنایع کشور، بیکاری، فقر و خزانه خالی است که از رژیم به میراث خواهیم برد. چطور می توان پاسخگوی نوابتهای اولیه مردم از هستی ساقط شده باشیم؟ بنابراین، گرفتن قدرت آسان است ولی نگاه داشتن آن به وسیله اهرمهای سیاسی اقتصادی، یعنی جلب رضایت مای افشار مردم، ایجاد ثبات و شکوفایی اقتصادی امری است مشکل که از عهده هر دسته و گروهی که داعیه قدرت دارد، بر نمی آید.

سه سازمان سیاسی «حزب دموکراتیک مردم ایران»، «سازمان جمهوریخواهان ملی ایران» و «سازمان فدائیان خلق ایران» (اکثریت) با صدور اطلاعیه‌ای اعلام داشتند:

هم‌میهنان گرامی!

با مسرت به آگاهی شما و همه مبارزان راه آزادی و مردم‌سالاری در ایران می‌رسانیم، که سازمان جمهوریخواهان ملی ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب دموکراتیک مردم ایران، پس از گفتگو و تبادل نظرهای طولانی و بررسی اوضاع ایران و آرایش نیروهای سیاسی اپوزیسیون، در ۱۴ بهمن ماه ۱۳۷۵ منشور مشترکی را به مثابه پایه همکاری‌ها و فعالیت‌های سیاسی مشترک خود و نیز به عنوان چارچوب پیشنهادی برای همکاری با سایر سازمانها، احزاب و شخصیت‌های جمهوریخواه امضاء نمودند.

در این دوران پراکندگی نیروهای آزادیخواه و هنگامی که ضرورت همکاری و اتحاد عمل نیروهای سیاسی بر مبنای اصول روشن بیش از هر زمان احساس می‌شود، امضاءکنندگان منشور بر این باورند که تدوین این منشور و توافق و تفاهم بر سر مبنای مندرج در آن، از سوی سازمان‌هایی با پیشینه و دیدگاه‌های متفاوت در زمینه‌های فکری و سیاسی و آزمایش و دستاورد مهمی در همگامی با نیروهای طرفدار پیکار سیاسی و مسالمت‌آمیز برای آزادی و مردم‌سالاری در ایران است. امضاءکنندگان منشور مشترک، برای پیشبرد هدفهای مندرج در آن و برقراری مناسبات منظم با سایر سازمانها و انجمنها، کانونها و شخصیت‌های آزادیخواهی که بازتاب خواستها و اندیشه‌های خود را در آن مشاهده می‌کنند و نیز سازماندهی اقدامات و فعالیت‌های همسو و مشترک، ارگانی به نام «دفتر هماهنگی جمهوریخواهان آزادیخواه ایران» تشکیل داده‌اند. امیدواریم منشور پیشنهادی، در مجامع ایرانیان داخل و خارج از کشور مورد بحث و گفتگو قرار بگیرد. تا با پیشنهادات و انتقادات سازنده آنها ترمیم و تشکیل گردد و زمینه ایجاد یک انقلاب گسترده‌تری از جمهوریخواهان فراهم شود.

۱۴ بهمن ۱۳۷۵

شوراهای مرکزی: حزب دموکراتیک مردم ایران، سازمان جمهوریخواهان ملی ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

«آذربایجان واحد» خواب و خیالی بیش نیست!

مصاحبه با عبدالعلی لاهرودی، صدر «فرقه دمکرات آذربایجان»

یک هیأت تحقیقاتی به سرپرستی خاتم «نیره توحیدی» پژوهشگر ایرانی مقیم آمریکا در اواخر ۱۳۷۵ به جمهوری آذربایجان سفر کرده است. سرپرست این هیأت که تاکنون چند گزارش پیرامون آذربایجان تهیه کرده، در این سفر، علاوه بر دیدار با برخی فعالان نهضت آذربایجان، با صدر فرقه دمکرات آذربایجان «عبدالعلی لاهرودی» نیز گفتگوی نسبتاً مشروحی انجام داده است. محور این گفتگو، عمدتاً عبارت بوده است از: مسائل جاری در جمهوری آذربایجان، خواستهای فرقه دمکرات آذربایجان پیرامون خودمختاری در ایران، تشدید برخی تحریکات علیه خلق آذربایجان از سوی محافل حکومتی و برخی سازمانهای جدیدالتأسیس و مجهول‌الهویه، وضع اقتصادی در جمهوری آذربایجان، دلائل نزدیکی سریع سیاسی و اقتصادی جمهوری آذربایجان به آمریکا و اسرائیل و سرانجام وضع کمونیستها در جمهوریهای سابق اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. نظر شما را به متن کامل این مصاحبه جلب می‌کنیم:

«آقای لاهرودی، رفقای شما چون شما می‌گویند که همچنان آرزوی آزادی آذربایجان و ایران را دارند و همه تأکید می‌کنند که آزادی آذربایجان را جدا از آزادی ایران نمی‌دانند و برای آذربایجان خودمختاری می‌خواهند. آذربایجانی که جزو لاینفک ایران است. بفرمایید که منظور شما از آزادی چیست و شما برای آذربایجان و ایران چه خواسته‌هایی را دارید و در چه شرایطی آماده‌اید به ایران بازگردید و اصلاً مسئله ملی را چگونه می‌بینید و چرا برای خودمختاری آذربایجان مبارزه می‌کنید؟

«ما عضو خانواده بزرگ ایران هستیم، کشوری که در آن اقوام و ملت‌های زیادی زندگی می‌کنند و این ملل و اقوام سه هزار سال کنار هم با آرامش زندگی کرده و می‌کنند. قرن حاضر برای تمام جهان قرن انقلابی و متحول بوده است. نهضت ملی آذربایجان حادثه‌ای تاریخی و بزرگ است که در تاریخ ایران رخ داده و هنوز هم ۵۰ سال است که از دستور روز هم مخالفین و هم موافقین خارج نشده، هنوز هم مطرح بوده و سالهای سال نیز مطرح خواهد بود. حالا یکی آن را تجزیه‌طلبی می‌خواهد تلقی کند و آن دیگری آن را یک نهضت ملی می‌داند که البته هم نهضتی ملی بوده است. البته با پیشروی زمان، اصل واقعیت گفته خواهد شد و آشکارتر خواهد شد که نهضتی ملی بوده است. این پیشکوتان نهضت ملی آذربایجان در مهاجرت، که شما با آنها هم مصاحبه کرده‌اید افرادی هستند که ۵۰ سال مهاجرت و ۵۵ تا ۶۰ سال هم تجربه کل مسایل سیاسی و آذربایجان را پشت سر گذاشته‌اند. بدیهی است که اینها خوب می‌دانند که چه می‌کنند و چه خواهند کرد. فرقه دمکرات آذربایجان واقعاً یک فرقه ملی است، که این نهضت را رهبری کرد. بنابراین هم در آن دوران و هم امروزه در داخل ایران برای مردم آذربایجان خودمختاری می‌خواهد. البته این خودمختاری بدون آزادی در ایران ممکن نیست.

وقتی در ایران آزادی وجود نداشته باشد، هیچ خلقی، از جمله آذربایجانیها هم آزاد نخواهد بود!

نظر من این است که اگر ایران آزاد نباشد، نه آذربایجان، نه کردستان آزاد نخواهد شد. بنابراین در مجموع ما در ایران آزادی می‌خواهیم و آزادی بدین معنی است که احزاب مشکل شوند. بدون مانع، افکار و عقاید گوناگون بدون ترس و واهمه آزادانه بیان شود. مطبوعات آزاد شوند و به طور کلی یک جامعه دموکراتیک و

حداقل به شکل غربی اش شکل بگیرد که در آن احزاب تشکیل می شوند و روزنامه هایشان را منتشر می کنند، جلسه می گذارند و عقایدشان را بیان می کنند. آنگاه مردم تشخیص می دهند که کدام حزب درست می گوید و می روند به آن حزب رأی می دهند. غیر از این ما خواسته دیگری نداریم. آن زمان هم در آذربایجان فرقه دمکرات آذربایجان جز این نمی خواست. فرقه دمکرات آذربایجان آن زمان علیه دیکتاتوری قیام کرد. یعنی در ایران دیکتاتوری از نوع رضاخانی برپا شده بود و استقرار پیدا نکرد و پیش بینی هم درست بود. وقتی که فرقه را سرکوب کردند، مصدق را هم بعداً سرکوب کردند. اگر فرقه دمکرات آذربایجان می ماند و خودمختاری کردستان سرکوب نمی شد، من فکر نمی کنم که می توانستند نهضت ملی مصدق را از بین ببرند و علیه او کودتا کنند، تا دیکتاتوری فاسد و سیاه برقرار شود. ما می خواهیم این دیکتاتوری از بین برود و در ایران آزادیهای دمکراتیک به شکلی که در بعضی از کشورهای دنیا وجود دارد بوجود آید، مثل هندوستان. در هندوستان مگر چند حزب و چند ایالت خودمختار وجود ندارد؟ در هندوستان ۱۵ ایالت خودمختار وجود دارد، چرا در ایران این طور نباشد؟ ما یک سیستم فدرال شبیه همین هندوستان می خواهیم نه فدرال از نوع آمریکایی، نه از نوع شوروی سابق. در هندوستان سیستم فدرال در هر ایالت سر وزیر دارد، مجلس دارد، هیأت وزرا دارد. با این سیستم فدرال خودشان ایالت خودشان را اداره می کنند. کمونیستها در «کرا» چندین سال است که حکومت می کنند، هیچوقت هم این ایالت را از هندوستان جدا نکرده اند. الآن هم کمونیستها در حکومت شرکت دارند. ضدکمونیستها هم هستند. بحث ایدئولوژیک همیشه بهانه سرکوب نهضت های آزادیخواهی در ایران بوده است. باید آزادی باشد طوری که کسی از بیان عقیده اش واهمه نداشته باشد.

شما معتقدید که در ایران یک زبان مشترک وجودش ضروری است یا خیر؟ شما اصرار دارید که آذربایجانیها به زبان خودشان قادر به آموزش باشند و مدرسه داشته باشند و تحصیل کنند. بخشی از روشنفکران فارس زبان اصرار دارند که یک زبان ملی و مشترک برای ایران لازم است. یعنی اگر قرار شود که به زبانهای اقوام آموزش و پرورش انجام شود، ممکن است چند پارچگی ایجاد شود. نظر شما در این رابطه چیست؟

متأسفانه یک نوع طرز تفکر قشری و جامد در میان بخشی از روشنفکران وجود دارد که هیچوقت تحولات انقلابی در جهان را نمی بیند و یا نادیده می گیرد. دنیا عوض شده. در کانادا، انگلیسی زبانها و فرانسوی زبانها با هم زندگی می کنند. در کبک کانادا مردم رأی دادند و یک درصد کم آوردند، تا فرانسوی زبانها دولت خودشان را تشکیل دهند. اگر ایالت کبک مستقل شود، چه ضرری برای کل کانادا دارد؟ شاید از لحاظ اقتصادی مشکلاتی بروز کند، ولی آنجا آن دو زبان تفاهم دارند که هر ملت هر طور که می خواهد زندگی کند. در سوئد ۷۰۰ سال است که کفدراسیون وجود دارد، چرا این را نمی فهمند؟ آخوندها می گویند که زبان فارسی زمان ملی است. کسروی ۸۰ سال، ۶۰ سال قبل گفت که ما آذری بودیم. هنوز هم اینها می گویند ما آذری هستیم. می گویند این زبان مغول است و از خارج تحمیل شده است. خوب ۱۰۰۰ سال است این زبان تحمیل شده، ولی هزار سال هم هست که دیگر در این جا مغول نیست. ماکه مغول نیستیم، ما این زبان را قبول کرده ایم. فرانسویها هم رفته اند به کانادا، آنجا برای خودشان کلتی درست کرده اند، زبان فرانسوی را مستقر کرده اند، ما حالا این زبان را داریم. این زبان باید در ایالت آذربایجان رسمیت پیدا کند و زبان فارسی هم به عنوان زبان دولت فدرال بماند، ملتها در ارتباط با هم با آن زبان صحبت کنند.

شما این حق را برای دیگر اقوام هم قائل هستید؟

بله برای تمام اقوام، ما نباید از یک طرف وحدت و یکپارچگی یک دولت را بپذیریم، اما از طرف دیگر حق تعیین سرنوشت ملتها را فراموش کنیم. حق تعیین سرنوشت ملتها را خود دولتهای ایران، هم شاه و هم ملاها هم نوشته اند و در اسناد سازمان ملل قبول کرده اند. حق تعیین سرنوشت ملتها را اگر نپذیرند، هر دولتی برای خود دردسر ایجاد می کند. باید گفته شود که آزاد هستی، تو حتی می توانی جدایشی و برای خودت دولت مستقل تشکیل دهی. بگذارید آن ملت بگوید که چون ما ۳ هزار سال است با هم زندگی کرده ایم، نمی خواهیم از شما جدا شویم. چگونه ممکن است که با شمشیر و شلاق و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی و با مهر تجزیه طلبی ملتها را در زندان دیکتاتوری اسیر کنید. بگذارید ملتها در این دنیای آزاد، که حالا نه کمونیست وجود دارد که بگوئیم بلشویکها می آیند و می برند، آزاد زندگی کنند. ما با استفاده از حق تعیین سرنوشت که چرچیل، استالین و ویلسون در سال ۴۲ امضاء کردند و بعد سازمان ملل هم در اساسنامه، نظامنامه خود گنجانده، ما با اتکاء به آن حق خودمان را می خواهیم. این حق می تواند جدایی کامل باشد و یا در داخل یک ملت حق اداره کردن خودش را داشته باشد. فرقه دمکرات آذربایجان از اولین روز تأسیس خود تا امروز شعار جدایی را کنار گذاشته و آن قسمت از حق تعیین سرنوشت را قبول کرده که هرکس باید صاحبخانه خود باشد و با همسایه خود هم همکاری و دوستی کند و در یک محیط صلح کنار هم زندگی کنند.

آقای لاهرودی این همان نیست که در قانون اساسی بعد از دوران مشروطه هم گنجانده شده بود؟ یعنی وجود شوراهای ایالتی و ولایتی؟ که البته هیچ وقت هم در ایران اجرا نشد؟

بله قانون انجمنهای ایالتی، یعنی بندهای ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱ هیچوقت اجرا نشد. نه رضاشاه اجرا کرد و نه پسرش و نه این آخوندها. مرحوم طالقانی هم سیستم شورایی را مطرح کرد، که باید در مملکت یک سیستم شورایی وجود داشته باشد، که آن شورا ایالتها را اداره کند. ولی سرنوشت طالقانی را دیدیم که چه شد. این سیستم شورایی همان خودمختاری است. انجمن ایالتی تبریز یک روز بعد از به توپ بسته شدن مجلس ایران توسط «لیاخوف» خود را مجلس سراسری ایران اعلام کرد. یعنی این که مردم تبریز و آذربایجانیها هیچ وقت روحیه جدایی طلبی نداشته اند و الآن هم چنین تصویری وجود ندارد. اما زمان هم عوض شده که خانواده ها فرزندان خود را از بچگی زبان فارسی یاد بدهند که مبادا لهجه ترکی آنها را مسخره کنند. این دهقان آذربایجانی که هیچ کدامشان فارسی بلد نیستند، چکار باید بکنند؟ آیا باید بروند دادگاه میرزا پیدا کنند، تا برایش عریضه بنویسد و ترجمه کند؟ این بی عدالتی است. این توهین به هر انسانی است، این توهین به انسانیت است.

بعضی ها شما را متهم می کنند که شما پان ترکیت هستید. شما پان ترکیم را چگونه ارزیابی می کنید؟

این اسمها را من پوششی جهت سرکوب طرف مقابل می بینم. می دانید که پان انواع مختلف دارد. پان ترکیم، پان اسلامیم، پان عربیم، پان آمریکائیم. آیا ترکها می خواهند یک دولت ۳۰۰ میلیونی ترک تشکیل دهند؟ اسلاوها هم یک دولت اسلاویا؟ ژرمن ها هم یک دولت ژرمن؟ یا مثلاً پان اسلامیتها می گویند که از خلیج فارس تا رودخانه سند از آن ایران بوده، ماوراءالنهر هم مال ایران بوده و همین طور قفقاز. پس باید یک ایران بزرگ تشکیل شود؟ حالا هم بعضی از روزنامه های پان ایرانیستی در جمهوری اسلامی مثل ابرار اصرار دارند که قفقاز مال ایران است و باید ملحق شود. اما می بینید که این روزنامه های ماست، «آذربایجان» و «مهاجر»، اگر یک خط در رابطه با طرفداری از پان ترکیم داشت، آنوقت ادعای مخالفان فرقه درست است، اما این طور نیست. نشریات ما را بکاوند، ببینند کجا چنین چیزی نوشته شده است. ما دو نشریه داریم، «مهاجر» که در باکو منتشر می شود و «آذربایجان» که ۵۵ سال است، منتشر می شود تاکنون در هیچکدام از

شماره‌های آن دو نشریه کلمه‌ای از پان‌ترکیسم دفاع نشده است. اگر کسانی چنین موضوعی را، یعنی پان‌ترکیسم را مطرح می‌کنند، این ما نیستیم. فرقه دمکرات آذربایجان نیست. بهتر است بروند آدرس آن را در جای دیگری پیدا کنند، اینها از طرف ما مطرح نمی‌شود. البته جریان‌هایی وجود دارد، که متأسفانه عکس‌العمل‌هایی هستند، در مقابل عمل. ببینید وقتی که تلویزیون تهران نمایشنامه‌هایی را پخش می‌کند که ترک‌ها را رفتگر، کهنه‌فروش، آدم‌های پائین اجتماع مطرح می‌کند و یا وقتی اداره تلویزیون ایران آنکت چاپ می‌کند که «آی فارس تو حاضر هستی با ترک‌ها همسایه باشی»، «تو دخترت را حاضر هستی به ترک بدهی»، اینها درگیری و اختلاف در بین ترک‌ها و فارس‌ها را راه می‌اندازد. حالا البته همه می‌دانند که عامل اصلی این فتنه‌انگیزی‌ها کیست.

• در آذربایجان، در باکو گروه‌هایی فعالیت می‌کنند که دقیقاً پان‌ترکیست هستند. اینها طرفدار جدایی آذربایجان هستند. عده‌ای از آنها فقط از قوم ترک دفاع می‌کنند و حتی اقوام دیگر ساکن آذربایجان، مثال طالش‌ها، لزگی‌ها، کردها و دیگران را نادیده می‌گیرند. شما درباره چنین گروه‌هایی چه نظری دارید؟ آیا با آنها همکاری دارید؟ چون اینها وحدت دو آذربایجان را مطرح می‌کنند. یعنی پیوستن دو آذربایجان و تشکیل یک جمهوری آذربایجان را پیش می‌کشند و حتی لغت آذری را به کار نمی‌برند و خودشان را صرفاً ترک می‌دانند.

- در نشریه «مهاجر» که در تاریخ یولی سال ۱۹۹۶ منتشر شده، مقاله‌ای با امضای اینجانب آمده که به این سؤال شما نیز در آنجا پاسخ داده شده است. این مقاله پس از انتخابات دوره پنجم مجلس نوشته شده و در آنجا اشاره شده به همین مسئله پان‌ترکیسم. در مقاله مذکور موضوع آذربایجان واحد و مستقل را بررسی کرده‌ام و نوشته‌ام که مخالف تجزیه ایران هستیم. فرقه دمکرات آذربایجان طرفدار وحدت ایران است و هیچ وقت موافق نیست که ایران تجزیه شود. شعار وحدت آذربایجان مستقل و واحد یک شعار بی‌مورد و غیرعملی است و در عین حال ضربه‌ای است به روابط جمهوری آذربایجان و ایران. با طرح این شعار می‌خواهند روابط این دو کشور را مختل کنند، زیر ضربه ببرند. من با این شعار مخالف بوده و هستم. حالا اگر از طرف جبهه خلق باشد و یا دیگران. وجود آذربایجان واحد را به عنوان یک دولت مستقل ما یک اتوبی می‌دانیم. و در آینده خیلی دور که تمامی ملت‌ها بخواهند دولتی ملی تشکیل بدهند و آن هم نه فقط در ایران، بلکه مثلاً در کشورهای عربی یا تمام کردها، تمام ترک‌ها، اما نه به معنی به اصطلاح «آلتا»، یعنی از مغولستان گرفته تا دریای مرمره یک دولت واحد ترک تشکیل شود. من این شعار را یک تفکر تخیلی و علاوه بر آن ارتجاعی می‌دانم، چون هیچوقت ساکنان آسیای صغیر یا ساکنان قزاقستان، یعنی یک قزاق آلمانی و یک ترک استانبولی به هیچوجه نه از لحاظ اخلاقی، نه سن ملی، نه فیزیولوژی خارجی با هم قرابت و نزدیکی ندارند. اینها فقط ریشه زبانی واحد دارند. که این نمی‌تواند این چنین این ملت‌ها را در یک مجموعه واحد بگنجانند. چنین چیزی عملی نیست. بنابراین جریان پان‌ترکیسم، پان ایرانیسم، پان اسلامیم، پان عربیم، پان آمریکائیسم، پان رومانیم، پان ژرمنیم اینها ارتجاعی‌ترین جریان‌ها در تاریخ بشریت هستند و هیچوقت هم عملی نخواهد شد. خوب در آذربایجان وقتی عده‌ای چنین مسائلی را مطرح می‌کنند، آنها یا خیالپردازند و یا این که مجری یک سفارش هستند. زمان که بگذرد واقیته‌ها درک خواهد شد. واقعیت این است که جمهوری آذربایجان یک دولت مستقل است. اما آذربایجان جنوبی باید خودمختاری را به دست آورد و کردها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها و فارس‌ها هم بدین ترتیب در یک خانواده صمیمی و در قالب یک دولت فدرال و دمکراتیک با هم و در کنار هم زندگی کنند.

• اخیراً خبری منتشر شده که گویا تشکیلاتی به نام «جبهه ملی استقلال آذربایجان» تشکیل شده و از طرف ابوالفضل ایلچی‌بیگ، رئیس جمهور سابق آذربایجان هم حمایت می‌شود و اینها متشکل هستند از فدائیان آذربایجان جنوبی، فرقه دمکرات آذربایجان، سازمان احیاء آذربایجان جنوبی و جبهه خلق آذربایجان بفرمایند که اینها چه کسانی هستند، در کجا هستند و آنچه که به نام فرقه دمکرات آذربایجان مطرح شده، آیا شما هستید یا خیر؟ اصولاً هدف این تشکل چیست و چرا به آن اخیراً خیلی دامن زده می‌شود؟

- این جریان به اصطلاح آذربایجان مستقل و واحد که در خارج از ایران مطرح شده، البته با شدت و حدت هم تبلیغ می‌شود، مخصوصاً رادیوی «صدای آزادی» شعبه آذربایجان که خودشان هم اعلام کرده‌اند که با بودجه کنگره آمریکاکار می‌کنند و در پراک هم است، سخنگوی این افراد است و تمام اعلامیه‌های این جبهه به اصطلاح ملی استقلال آذربایجان نیز از آن رادیو پخش می‌شود. در باکو هم روزنامه منتسب به جبهه خلق و مساوات و احزاب دیگر را هم منتشر می‌کنند، ولی هیچ کس از این احزاب به اصطلاح متحد خبر ندارد که اینها کیستند و در رأس اینها چه کسی قرار دارد، رهبرشان کیست، کجا مستقر هستند. کسی از اینها چیزی نمی‌داند. البته هر سازمان چپ مخفی زمانی قانونیت پیدا می‌کند که رهبری آن را بشناسند. یعنی وقتی رهبرش برود جانی و بگوید من از این جریان هستم، او را بشناسند و به جا آورند. رهبراش مثلاً در پراگ باشد یا در باکو، یا در مسکو یا در لندن اظهار وجود کند. از اینها چنین فردی را ما ندیده‌ایم، یعنی در آن اعلامیه هم مدعی شده‌اند که فرقه دمکرات آذربایجان هم عضو آنهاست. آیا اعضای فرقه دمکرات آذربایجان در آن جا شرکت می‌کنند یا نمی‌کنند، ما اطلاع نداریم. ما این را می‌دانیم که در ایران تمام احزاب سیاسی غیرمذهبی سرکوب شده، چپ و راست. همگی رهبرانشان رفته‌اند بیرون و در داخل ایران هیچ حزبی به نام توده، فدایی، راه کارگر و کمونیست، دمکرات و غیره به عنوان یک سازمان وجود ندارد. گروه‌های کوچک سه یا چهار نفره وجود دارد، که ما هم داریم. مخفی هم نیست. رفقای ما را هم حتی می‌گیرند. در تهران خانه‌ای را کشف کرده‌اند و دو سال قبل از آنجا ماشین تکثیر پیدا کرده‌اند و یک نفر را هم به ۶ سال زندان محکوم کرده‌اند. ما هم ادعایی نداریم که سازمان و تشکیلات داریم و کار می‌کنیم. اگر جریانی به نام جبهه ملی استقلال آذربایجان وجود دارد، باید خودشان را معرفی کنند. البته ممکن است افرادی وجود داشته باشند که مورد تأیید جبهه خلق باشند. جبهه خلق باید این مسؤولیت را بر عهده بگیرد. یعنی شاخه جبهه خلق در ایران وجود دارد و این به عقیده من مداخله در امور داخلی کشور دیگری است. ما چنین مواردی را قبول نداشته و قبول نداریم. ابوالفضل در «گلگه» مصاحبه‌ای داشته که در روزنامه‌های باکو منتشر شد. او گفته که در سال ۱۹۹۷ حدود ۴۰ میلیون در جنوب اقدام به قیام عمومی خواهند کرد و حکومت واحد آذربایجان را تشکیل خواهند داد. من اسم این شخص را فقط خیالپرداز می‌گذارم.

• روابط جمهوری آذربایجان با ایران را چگونه می‌بینید؟

- در ایران به طور کلی تشکیل یک دولت مستقل در شمال ارس برای شونیست‌های ایران - من فارس نمی‌گویم چون ترک‌های شونیست‌تر از فارس‌ها هستند. کسروی و آیت‌الله خامنه‌ای ترک هستند، ولی شونیست‌تر از فارس هستند. من شونیست‌های ایران را می‌گویم - اینها خوشحال نبودند که در این جا یک دولت مستقل تشکیل شود. ترکیه اولین ساعت اعلام استقلال آذربایجان موجودیت آن را به رسمیت شناخت، اما دولت ایران، آقای ولایتی ۱۸ آوریل یعنی روزی که گارباچف رسماً استعفای خود را اعلام کرد، بلافاصله این آذربایجان را به رسمیت شناخت. یعنی اگر اتحاد شوروی به شکل فورمال باقی می‌ماند، ایران این

آذربایجان را به رسمیت نمی‌شناخت و این نشان می‌دهد که دلشان نمی‌خواست که در آذربایجان یک دولت مستقل تشکیل شود و ترسانان این است که آن آذربایجان هم تحت تأثیر فکری این جا قرار بگیرد و یک وضع نامطلوب پیش بیاید. اما این یک تصور واهی است و بعد هم اینها مرتباً فشار آورده‌اند به آذربایجان، البته گناه بیشتر هم از دولت ایران نبوده، بلکه از جبهه خلق بود که مرتباً اعلام می‌کرد آن طرف مال ماست و ما باید متحد شویم. در واقع از این طرف تحریک می‌کردند و متینگ راه می‌انداختند و اعلام می‌کردند که آذربایجان واحد می‌خواهیم. اینها این امکان و قدرت را ندارند که به ایران بروند و کارهای تخریبی انجام دهند. وقتی حیدرعلی‌اف که شخص با تجربه و کارکشته‌ای است سر کار آمد، کوشش کرد که این تناقض را از بین ببرد، ولی کاملاً موفق نشد که روابط ایران و آذربایجان را به مجرای طبیعی خود بیاورد. مثل رابطه ارمنستان و ایران. چون رابطه ارمنستان و ایران حسنه و نزدیک است. آذربایجان نقطه گره کلی از تضادهاست: تضاد ایران و آمریکا در باکو بر سر نفت، تضاد ترکیه و ایران در آذربایجان از زمان صفویه، تضاد روسیه و آمریکا، تضاد ایران و اسرائیل. این تضادها در آذربایجان جمع شده‌اند. تضاد آمریکا و ایران، روسیه و ایران را به هم نزدیک می‌کند. وقتی که روسیه و ایران به هم نزدیک می‌شوند، بنابراین ارمنستان به عنوان پایگاه عمده روسیه با ایران روابط حسنه برقرار می‌کند و در نتیجه جمهوری آذربایجان را زیر فشار نظامی قرار می‌دهد، تا تسلیم شود. نزدیکی آذربایجان به اسرائیل هم وجود دارد اما مسئله آذربایجان و اسرائیل البته سیاست خاص خودش را دارد، مادام که «دیاسفوری»، ارمنی و «لربی» یهودی کنگره آمریکا را در دست گرفته و رسانه‌های گروهی آمریکا اکثراً در دست یهودهاست، چرا آذربایجان کوشش نکند از یهودی‌های بین‌المللی برای خودش استفاده کند؟ این القای سیاست است! در آذربایجان و در باکو خیلی یهودی زندگی می‌کند، اینها در اسرائیل و آمریکا قوم و خویش دارند و آنها افرادی ذی‌نفوذ هستند. از این طریق پشتیبانی یهودیها را در این وضعیت بخصوص کسب کند و علاوه بر آن اگر مصر زمان انور سادات را اعراب ۲۰ سال تحریم و منقور کردند، الان باز هم با مصر یکی شده‌اند. اگر واقعاً صهیونیسم این قدر موهن است، اعراب چرا بالاخره مبارزه با آن را کنار گذاشتند؟ آذربایجان یک دولت مستقل است و با یک دولت مستقل یهودی ارتباط برقرار کرده، چرا باید ایران برنجند؟

* وضعیت خود جمهوری آذربایجان را در شرایط حال و آینده چگونه می‌بینید؟

- در عرض ۷-۸ سال، در این جا ۵ رئیس دولت عوض شده، کشور در حال متلاشی شدن بود. اگر حیدرعلی‌اف در رأس قدرت قرار نمی‌گرفت، معلوم نبود که حالا ما در باکو نشسته بودیم یا خیر. الان در آذربایجان ثبات سیاسی برقرار شده است. آزادی مطبوعات به طور کامل وجود دارد. اگر سانسور هم باشد در یک مقاله فقط یا یک دو خط را حذف می‌کنند. ولی ۹۹ درصد را اجازه می‌دهند چاپ شود. حتی از رئیس جمهور هم انتقاد درست و نادرست می‌شود. با آمریکا روابطشان حسنه شده است. تمام غرب آذربایجان را به عنوان یک کشور مستقل می‌شناسند. قرارداد نفت به طور کلی امتیاز نفت به نفع امتیازدهنده نیست. اما چه باید کرد؟ در چنین شرایطی امتیاز بیشتری داده‌اند و نوعی حمایت و همبستگی در مقابل به دست آورده‌اند و این کاری درست است. آذربایجان می‌کوشد با روسیه هم روابط حسنه داشته باشد، با ایران هم همین طور. یعنی موازنه مثبت ایجاد کند تا پیشروی داشته باشد، ادامه این در چند سال آینده می‌تواند نتایج مثبت داشته باشد. در رابطه با اقتصاد، وضع آذربایجان مثل اقتصاد روسیه و جمهوریهای دیگر بحرانی است. برای این که کمونیسم را نابود کنند، آمدند اقتصاد خودشان را نابود کردند. یعنی اقتصاد را نابود کردند، تا ایدئولوژی را نابود کنند. به همین دلیل است که آنها حتی مثل ویتنام و چین‌ها هم نتوانستند موفق شوند. به مردم گفته بودند با پول نفت می‌توانند مثل کویت زندگی کنند! حالا نه تنها کویت نشد، بلکه مثل اتیوپی شده است. بنابراین همان مردم که جلوه دولت شوروی به خیابانها آمده بودند، حالا می‌گویند که چه اشتباهی کردیم؟ در آن زمان یک رفتگر با ۷۰ روبل در ماه زندگی می‌کرد، الان با ۷۰ هزار روبل هم نمی‌تواند زندگی کند. از لحاظ اقتصادی وضع بسیار خراب است. خصوصی سازی، ثروت چند صدساله این ملل ۳۰۰ میلیون را در دست یک گروه کوچک متمرکز کرده و انبوه مردم با فقر و بیچارگی دست به گریبان هستند. من فکر نمی‌کنم تا ۱۰ سال آینده هم اقتصادشان سر و سامان پیدا کند.

* امکان به قدرت رسیدن احزاب کمونیست در این جمهوریها وجود دارد؟

- در آذربایجان کمونیستها خیلی ضعیف هستند. در جمهوریهای آسیایی اتحاد شوروی، حزب کمونیست وسیله‌ای بود برای رسیدن به قدرت، آنها حتی به برابری بین انسانها هم عقیده نداشتند. عضو حزب می‌شدند تا صاحب منصب شوند. کمونیستها، حالا خیلی ضعیف‌اند و کمونیستهای واقعی را در این جا با سرانگشت می‌توان شمرد!

* در رابطه با تمایلات به اسلام در منطقه چگونه فکر می‌کنید؟ گفته می‌شود که یک حزب اسلامی را در آذربایجان تعطیل کرده‌اند و رهبران را هم دستگیر کرده‌اند. گویا جرم آنها وابستگی به ایران، یعنی جاسوسی بوده است؟

- نه تنها ایران و ترکیه، بلکه مسیحیان هم کوشش می‌کنند اینجا حزب راه بیندازند. تمام ادیان جهان کوشش می‌کنند، تا در اینجا سربازگیری کنند. در رابطه با دستگیری افراد یک حزب اسلامی که اشاره کردید، من اطلاع ندارم. اینها سایل امنیتی است. فقط اعلام کرده‌اند که جاسوس هستند و هنوز محاکمه نشده‌اند و جرمشان در روزنامه چاپ نشده و ما هم به غیر از رادیو و تلویزیون اطلاعی نداریم؛ ولی سفارت ایران در باکو گروه‌ها و سازمانهای خیریه تشکیل داده و از جمله کمیته امداد خمینی که در تمام شهرهای آذربایجان خیلی فعال است و کمک مالی می‌کند. مدرسه درست می‌کند، درس مجانی و پول کتاب می‌دهد، عروسی اسلامی راه می‌اندازد و پول لباس و دیگر مخارجش را می‌پردازد. آنها از این طریق و توسط سازمان اطلاعاتی، اطلاعات جمع می‌کنند و این هم پوشیده نیست.

بریتانیای کبیر به مستعمرات سابق باز می‌گردد!

«جان میجر» نخست وزیر انگلستان، همراه با یک هیأت سیاسی-اقتصادی در آستانه پنجاهمین سال استقلال شبه قاره هند، از کشورهای هندوستان، پاکستان و بنگلادش دیدار کرد. ناظران سیاسی منطقه، این دیدار را یک مارتون سیاسی و بخشی از تلاش انگلستان برای گسترش نفوذ خود در مستعمرات سابق خویش ارزیابی می‌کنند. این ارزیابی به زبان دیگر، یعنی تلاش انگلستان برای به چنگ آوردن سهم بیشتر در تقسیم مجدد جهان پس از فروپاشی اتحاد شوروی. فاصله گیری انگلستان

اروپا و تصمیمات پیمان ماستریخ و همسویی بیشتر آن با آمریکا در منطقه، وسعت حضور نظامی آن در خلیج فارس و گسترش پایگاه سیاسی و حضور سیاسی اش در پاکستان، افغانستان و... در این راستا قرار دارد.

در ایران نیز تحرکات اخیر بنگاه سخن پراکنی انگلستان «بی.بی.سی»، سفر هیأت‌های سیاسی - اقتصادی بلندپایه جمهوری اسلامی به لندن، برخی رفت و آمدها و گفتگوهای پنهان در تهران و لندن همگی حکایت از همین تشدید حضور انگلستان در ایران و منطقه دارد. در مورد ایران، سفر ادوارد هیت نخست وزیر سابق انگلستان به ایران، که بیش از دو سال پیش و تحت عنوان یک سفر خصوصی انجام شد، مبنای گسترش این مناسبات بوده است. ادوارد هیت در آن سفر با بسیاری از مقامات و روحانیون حکومتی ایران دیدار و گفتگو کرد.

مصاحبه‌های اخیر دبیر اجرایی حزب «مؤتلفه اسلامی» با رادیو بی.بی.سی و صدور اجازه کتبی به خبرنگار بی.بی.سی برای سفر به قم و ملاقات و مصاحبه با روحانیون حکومتی، از جمله دلائل وسعت حضور سیاسی انگلستان در ایران ارزیابی شده است. خبرنگار بی.بی.سی در این سفر که اجازه کتبی آن از سوی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی مصطفی میرسلیم صادر شد با روحانیونی ملاقات کرد، که رهبران حزب مؤتلفه اسلامی در سفر اخیر خود به قم حمایت آنها را از نامزدی ناطق‌نوری برای ریاست جمهوری جلب کرده بودند. میرسلیم خود عضو شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی است و پیش از انقلاب نیز در شهر مشهد، یکی از فعالان شناخته شده انجمن حجیه بود!

لغو مجازات اعدام و پلورالیسم

سیاوش

در جوامعی مانند ایران که دیکتاتوری و استبداد دارای ریشه‌های قوی سیاسی و فرهنگی و سابقه حکومتی متمادی است، تبلیغ لغو مجازات اعدام گام بزرگی در راه پابرجا کردن آزادی‌های سیاسی است. بدیهی است گروه‌هایی که برای نهادهای پلورالیسم و چندگانگی سیاسی در جامعه کوشا هستند خود باید پیش‌برنده این شعار به میان افشار و گروه‌های دیگر اجتماع باشند. در هر جامعه‌ای انسانهای آزاده بسیاری وجود دارند که حاضرند عقیده خود را مطرح کرده و برای به ثمر رساندن آن سازماندهی کنند. بسیاری نیز حاضرند در راه به ثمر رساندن آن ایده از مزایای رفاهی و مادی صرف‌نظر کنند. اما اگر این خطر همواره وجود داشته باشد که در این راه جان خود را نیز بدهند، این احتمال به صورت جدی وجود دارد که این افراد در نهایت و به شیوه‌های گوناگون از تلاش در راه تحقق این ایده‌ها دوری گیرند. آنکه می‌خواهد برخلاف جریان حاکم حرف بزند و به آن پایبند باشد باید قهرمانی باشد که از جان خود دست بشوید و بپذیرد که جان خود را فدای آرمان و عقیده کند. ممکن است به صدها هزار آزاده‌ای اشاره شود که بر سر حرف خود ماندند و جان باختند و عقب نشستند. قهرمانانی که کسی نمی‌تواند منکر شهامت و جسارت آنها بشود. ولی می‌توان ادعا کرد که میلیون‌ها نفر نیز به دلیل ترس از جان باختن یا بر آرمانهای خود اصرار نرزدیند و یا در مراحل مختلف برای حفظ جان خود، آن ایده را به طور موقت یا برای همیشه به کناری نهادند.

اگر در جامعه این تضمین وجود داشته باشد که مخالف حکومت وقت به دلیل دگراندیشی و یا فعالیت علیه دولت اعدام نمی‌گردد، آن وقت است که انبوه افراد جامعه راحت‌تر می‌توانند حرف بزنند و فعالیت سیاسی داشته باشند، خود را سازمان بدهند و بدین وسیله پلورالیسم و چندگانگی سیاسی و فرهنگی در جامعه تعمیق می‌یابد. در این صورت لازم نیست که برای یک فعالیت جدی سیاسی، حتماً از جان گذشته و به معنای واقعی کلمه باشی. می‌توانی یک شهروند عادی باشی که حضری حرفت را را برزنی حتی اگر برایت محدودیت بوجود آورد. می‌توانی بر آن پافشاری کنی و شاید به خاطر آن زندانی هم بشوی ولی می‌توانی مطمئن باشی که در این راه کشته نمی‌شوی.

در تاریخ معاصر ایران بیشترین لطمه از مجازات اعدام را آزادیخواهان دیده‌اند و نه حاکمان. در حالی که در دورانی دراز مدت حکومت حاکمان، دست‌دهسته، آزادیخواهان اعدام شده‌اند. دورانیهای کوتاهی را می‌توان به یاد آورد که حاکمان اعدام شده‌اند. اگر چه پذیرش لغو مجازات اعدام به این معنی است که هیچکس را، حتی بدترین جلادان خلق را نیز نمی‌توان و نباید اعدام کرد. اصولاً پذیرش این شعار راه را برای حذف فیزیکی مخالفان می‌بندد و نه نوعی تضمین‌کننده حقوق اقلیت می‌گردد. حال این اقلیت می‌تواند مخالف حکومت وقت باشد و یا مخالف درون سازمانی. متأسفانه در تاریخ سیاسی ایران اعدام مخالفان درون سازمانی، حادثه‌ای استثنایی نبوده است. تبلیغ و فعالیت برای لغو مجازات اعدام از جمله شعارهایی است که به تنهایی می‌تواند موضوع تشکیل جبهه‌ای از افراد و گروه‌هایی باشد که به این اصل معتقدند. قابل ذکر است که پذیرش این اصل باید بدون قید و شرط و بدون اما و اگر باشد. شرایط جنگی، اوضاع فوق‌العاده، منافع ملی، ... از جمله اما و اگرهایی است که در عمل همواره جامعیت و مطلق بودن این اصل را خدشه‌دار می‌کند.

ای آزاده گان

اینجا اسارتی به مویه نشسته است

که دیگر سکوت را

به محراب تقدس

نمی‌آویزد

یاریش کنید.

منشور حقوق کارگران ایران

از کارگران بیدار سال ۷۶

- ۱- حق اشتغال به کار مولد و از نظر اجتماعی مفید برای همه، برخورداری از امنیت شغلی، از بین رفتن تبعیضات در استخدامها، از بین رفتن بیکاری و نیمه بیکاری.
- ۲- حق برخورداری از تغذیه مناسب، رهایی از گرسنگی و کم‌غذایی مزمن، و برخورداری از حداقل یک وعده غذای گرم در کارخانه‌ها.
- ۳- حق برخورداری از مسکن مناسب (با فضای لازم، ایمنی و امکانات بهداشتی) و ارزان متناسب با میانگین حقوق کارگری، و تقلیل بهای اجاره‌خانه متناسب با این میانگین.
- ۴- حق سوادآموزی، رایگان بودن آموزش و پرورش در کلیه مراحل آن از ابتدایی تا عالی در سراسر کشور، برخورداری از آموزش ابتدایی همگانی و اجباری، اعطای بورس تحصیلی به کارگرانی که در دانشگاهها قبول شده یا می‌شوند. برخورداری از آموزشهای فنی و حرفه‌ای، ایجاد کلاسهای سوادآموزی در محل کار توسط دولت و کارفرمایان، اجباری بودن سوادآموزی در کارخانه‌ها، احتساب ساعات سوادآموزی جزء ساعات کار، ایجاد و گسترش کتابخانه‌های مفید در محیط کار.
- ۵- حق برخورداری از خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبتهای پزشکی، درمان رایگان در مؤسسات و بیمارستهای دولتی مجهز.
- ۶- حق داشتن درآمد تضمین شده برای رفع نیازهای مادی و معنوی خانواده، برخورداری از سطح زندگی مناسب (شامل خوراک، پوشاک، بهداشت، مسکن، تفریحات سالم، تحصیلات، ...). در ازای هشت ساعت کار روزانه، تعیین حداقل دستمزد بر مبنای هزینه زندگی یک زن و شوهر و دو کودک متناسب با افزایش هزینه زندگی و نرخ تورم و نیازهای ضروری مادی و معنوی آنها، تعیین حق اولاد براساس تعداد فرزندان خردسال و در حال تحصیل و در حال ازدواج، تعیین حق مسکن بر مبنای هزینه اجاره دو اتاق در نزدیکی محل کار، احتساب حق اولاد و حق مسکن و حق خواربار و حق تفریح و استراحت در میزان دستمزد ثابت کارگران، تقلیل ساعات کار روزانه در مورد کارهای سخت زیان‌آور، ممنوع شدن اجباری بودن اضافه کاری جز در موارد ضروری و با توافق کارگران.
- ۷- حق برخورداری از تأمین اجتماعی و بیمه برای کلیه کارگران اعم از موقت و دائم در رابطه با تمامی بیماریهای طبیعی یا حوادث ناشی از کار، برخورداری از بیمه بیکاری برای کلیه کارگران بیکار، در حالی که کل حق بیمه از سوی دولت یا کارفرما پرداخت شود.
- ۸- حق برخورداری از وام و کمکهای ضروری برای ازدواج و مسکن و ادامه تحصیل و... به کارگران، برخورداری از کمک معاش برای خانواده‌های پر اولاد، برخورداری از شرایط آبرومندانه زندگی در زمان بیماری و بازنگشتگی و بیکاری و بیوه‌گی و پیری و از کارافتادگی، تأمین بازنگشتگی زنان کارگر در ۵۰ سالگی یا با ۲۰ سال سابقه کار و مردان کارگر در ۵۵ سالگی یا با ۲۵ سال سابقه کار، افزایش مستمری بازنگشتگی مطابق آخرین دریافتی کارگر (دستمزد و مزایا) متناسب با افزایش هزینه‌های زندگی و نرخ تورم.
- ۹- حق ممنوع شدن کار کودکان کمتر از ۱۶ سال و ممنوعیت کارهای سنگین و کارهای شبانه برای افراد کمتر از ۱۸ سال.
- ۱۰- حق برخورداری از دستمزد و مزایای مساوی در برابر کار مساوی صرف نظر از جنسیت و سن کارگران، ممنوع شدن کارهای سخت و زیان‌آور و کارهای شبانه برای زنان، برخورداری زنان کارگر در استفاده از شش هفته مرخصی قبل و هشت هفته مرخصی پس از زایمان با استفاده از حقوق آنها، ایجاد مهد کودک در کنار محیط کار با هزینه کارفرما برای نگهداری از کودکان زنان کارگر، ممنوع شدن اخراج زنان کارگر در دوران استراحت قبل و بعد از زایمان، لغو تحمیلات اجباری به زنان، مبارزه با فحشاء به عنوان وحشیانه‌ترین شکل استثمار و ممنوع شدن حبس یا اعدام زنان به جرم فحشاء و زنا و مواد مخدر.
- ۱۱- حق برخورداری از محیط ایمن، سالم، مناسب و بهداشتی در محل کار.
- ۱۲- حق مشارکت کارگران بویژه از طریق دخالت مستقیم اتحادیه‌های کارگری و شوراهای کارخانه‌ها در تدوین آئین‌نامه‌های کارگری و برای رفع نواقص قانون کار و طرح طبقه‌بندی مشاغل و در تعیین ضوابط ترفیع‌ها و افزایش دستمزدها و...
- ۱۳- حق برخورداری از امنیت و زندگی سالم در مقابله با بحرانهای اقتصادی با رفع تورم و گرانی، تثبیت و تقلیل قیمت‌ها در همه زمینه‌های اساسی تولید و بیش از همه در کالاهای غذایی و صنعتی و بالابردن سطح رفاه عمومی و غلبه بر واپس ماندگی اقتصادی و از بین بردن فقر و تنگدستی.
- ۱۴- حق برخورداری از استراحت و فراغت و تفریح و ورزش، توسعه باشگاهها و تأسیسات ورزشی و فضاها و مکانهای فرهنگی و هنری در محل کار، برخورداری از مرخصی‌های ادواری با دریافت دستمزد.
- ۱۵- حق اعتصاب و نیز حق شرکت در فعالیتهای اعتراضی، تظاهرات، اجتماعات، تحصن، راهپیمایی، و... برای دفاع از منافع عام یا خاص خود، بدون آن که موجب مجازات و تنبیه و جریمه و اخراج و... از سوی کارفرما یا حکومت شود.
- ۱۶- حق تشکیل سندیکا و گسترش و اتحاد سندیکاها و تشکیل اتحادیه‌های کارگری مستقل بدون هیچگونه محدودیت و ممنوعیت از جانب کارفرمایان یا مقامات حکومتی.
- ۱۷- حق برخورداری از امنیت اجتماعی و ایمنی فضایی بویژه از طریق ایجاد شرایط برابری همه افراد جامعه در برابر قانون، انحلال نهادهای قضایی و دادگاهها غیرقانونی، عدم دخالت نیروهای انتظامی و نظامی در زندگی خصوصی و فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و صنفی و فرهنگی و هنری افراد، انحلال نهادهای جاسوسی سرکوب در همه محیطها و بویژه در محیطهای کارگری و ممنوعیت استفاده از نیروهای نظامی و انتظامی و گروههای فشار و سرکوب رسمی یا غیررسمی علیه اعتراضات کارگران و دیگر اقشار مردم.
- ۱۸- حق برخورداری از کلیه حقوق و آزادیهای مدنی، سیاسی، صنفی، فرهنگی، هنری در جامعه و نیز حق شرکت داوطلبانه و آزادانه در احزاب سیاسی، ازمانهای اجتماعی و صنفی، انجمنهای فرهنگی و هنری، نشریات و ارگانهای مطبوعاتی، بدون هیچگونه تبعیض از نظر سن، جنس، عقاید سیاسی، عقاید مذهبی،

زبان، نژاد، رنگ پوست، و... و بدون هیچگونه محدودیت و ممنوعیت از جانب کارفرمایان یا مقامات حکومتی.

۱۹- حق شرکت، کاندید شدن، کاندیدا کردن آزادانه و بدون قید و شرط در انتخابات عمومی و برای اداره امور جامعه تا غالبترین سطوح حکومتی، بدون هیچگونه ممنوعیتی.

آنچه «بازار» و «ارتجاع مذهبی» با انقلاب کرد!

نقل از نشریه «راه توده»، شماره ۵۶ - بهمن ۱۳۷۵

آخرین آمار میگوید فقط تهران ۵/۵ میلیون جمعیت دارد. دیگر به زحمت می توان زعفرانیه را از شوش تشخیص داد. جمعیت انبوه در هم می لوند. عمده این جمعیت جوان است که کار می خواهد، که نیست، که نان می خواهد که نیست. هیچکس نمی تواند باور کند که انبوه زنان پوشیده و بچه در آغوش، کنار خیابان روسپیان این جامعه فقرزده اند و با این شکل بیرون آمده اند تا مأموران گشت عفاف نتوانند آنها را بشناسند. راننده های تاکسی می گویند: دختران جوان سوار می شوند و در ازای یک ناهار آماده هرکاری هستند، فحشاء امروز بعد از اعتیاد دومین بلای این جامعه آشفته ای است که ۱۸ سال پیش در چنین روزهایی انقلاب کرد و امروز تحت حاکمیت روحانیت بازاری و یا بازاری مذهبی به خاطر یک ریال جان دیگری را می گیرد. حرص بیداد می کند. در همان حال که زنان در کنار خیابان برای نان شب خودفروشی می کنند، در اطراف تهران برجهای غول آسا بالا می روند قیمت این برجها متری یک میلیون تومان است. یک آپارتمان ۱۰۰ متری در آنها می شود ۱۰۰ میلیون تومان، اما هنوز ساخته نشده به اشغال تجار، روحانیون حکومتی، دلالها، بازاریها و خانواده های وابسته به آنها در می آید. در خیابانها، بنزهای ۶۰ میلیون تومانی متعلق به حاج آقاها و حاج آقا زاده ها، دخترکان جوان و کم سن و سال را سوار می کنند و در ازای نان شب به خانه های گرانبها می برند. نام این شکار خیابانی «صیغه» است و آیت الله هایی نظیر «حائری شیرازی» در نماز جمعه های خود، برگسترش آن پای می فشارند. در این میان است که خشم خورش می زند. ایمنی از خانه ها می رود. وقتی خانه ای را دزد می زند، پلیس می گوید: «خدا را شکر کنید که خودتان زنده مانده اید».

به روزنامه ها دستور داده اند، این خبرها را ننویسند. ساده ترین راه حلی که به ذهنشان رسید همین بود! گردانندگان کیهان داخلی و هوایی طراحان این سانسور جدیدند. سردیر و همه کاره کیهان هوایی، حاج آقای جوان «سلیمی نمین» عضو رهبری حزب جدیدالتأسیس «جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب» که رهبر آن «محمد محمدی ری شهری» می خواهد رئیس جمهور شود، چاره کار را در سانسور خبرها یافته است. اگر هم بدانند ریشه این فاجعه کجاست، جسارت بیان آن را ندارند. مافیای وابسته به سرمایه داری بازار همه شان را از نان خوردن محروم می کند! وقتی فرمانده سپاه پاسداران و فرماندهان بسیج در جریان انتخابات در کنار بازار قرار گرفتند، تازه عمق قدرت این مافیا معلوم شد! وقتی گوشه ای از پرده نیز در جریان محاکمه سرقت قرن «۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات» بالا زده شد، سایه بلند، مرد کوتاه قد میدان تره بار تهران در زمان شاه، «محسن رفیق دوست» نمایان شد. به روزنامه ها دستور داده اند، اسم قاتلین محمد و علی و حسن و حسین به کامیوز و جمشید و داریوش تغییر داده شود! ظاهرسازی، فریب، دروغگویی، دلالی، پول پرستی، نیرنگ و تزویر وقتی اساس حکومتداری شد، حاصل آن چه می تواند باشد، جز آنچه روی می دهد؟ اما علی رغم همه این تدابیر، خبرها درز می کند و دهان به دهان می شود.

باران نمی آید، هوا همچنان آلوده است. در «خاوران» انقلابیون در سینه خاک خفته اند یا در آرمانهای برباد رفته و یاران در خاک خفته تنفس را دشوارتر می کنند. تهران مخوف، در چنین چشم اندازی به دیدار سال نو می رود، سالی که قرار است در آن رئیس جمهور نو شود. بازار بر ادامه فاجعه پای می فشارد و ناطق نوری را ادامه دهنده ای مصمم تر، گوش به فرمان تر و مطیع تر می داند. چهره های آشنای جمعیت دفاع از ارزشهای که معلوم نیست چه ارزشی باقی مانده که آنها به دفاع از آن برخاسته اند، بیمناک از آنچه می گذرد و آنچه خود با انقلاب و انقلابیون و ارزشهای انقلابی کرده اند، از سانسور و بی خبری دفاع می کنند! رهبر به آسمان و ماهواره اشاره می کند و می گوید همه فجایعی که روی می دهد، ناشی از تهاجم فرهنگی غرب است! کلامی از تهاجم زمینی و اقتصادی بازار و ارتجاع مذهبی به همه ارزشهای انقلابی و انسانی در میان نیست. روزنامه ارگان بازار و ارتجاع «رسالت» از این کلام بدیع سرعت و با تمام نیرو استقبال کرده و پشت آن سنگ گرفته است! روزنامه های دیگر دولتی با احتیاط و ناباورانه بر همین ارزیابی رهبر تحلیل و تفسیر تأیید آمیز می افزایند! رئیس جمهور، همچنان بر سازندگیها انگشت می گذارد و کاری به ویرانیهایی ندارد! چپهای مذهبی که سرانجام از خواب غفلت برخاسته اند، گذشته را می کاوند و به امید جلب حمایت مردم غارت شده و آرزو برباد داده و در تلاش نوعی اتحاد و جلوگیری از سقوط کامل کشور، مردم را برای کارزار انتخابات ریاست جمهوری آماده می کنند. روشنفکران، ملیون و همه کسانی که امید دارند وطنی به نام «ایران» برای آیندگان باقی ماند، بیش از همه از بالا گرفتن حریق جنگ داخلی بیمناک اند. اهل قلم و هنر از برچیده شدن نه مانده آزادیهای انقلاب بهمن ۵۷ و پیدا شدن سر و کله یک «رضاخان» ریشو، به همت و ابتکار انگلیس دلهره دارند!

سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا (دسامبر ۱۹۹۶)

سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا، به مدت سه روز و با اهداف ارزیابی دوباره سیاست حزب، مبنی بر پشتیبانی از دولت «پرودی»، نخست وزیر ایتالیا از «چپ مرکز» تشکیل شد. کنگره پس از یک سلسله بحثهای مربوط به سیاست حمایت از دولت، سرانجام با یک اکثریت ۸۵ درصدی به این سیاست رأی مثبت داد. در این کنگره «فاوستو برتینوتی» دبیر کل حزب پیرامون نظر تأیید آمیزی حزب پیرامون بودجه دولت گفت: «فراموش نکنید که ما این بودجه را تنظیم نکردیم،

بنابراین ما تنها توانستیم مانع تصویب برخی فصول منفی آن شویم.» دبیر کل حزب کمونیست ایتالیا، در همین کنگره از جمله گفت: «حزب باید برای ایجاد یک جنبش وسیع و ایجاد تغییرات بنیادین در جامعه، از خود تحرک بیشتری نشان دهد. نخستین کوشش در این زمینه مبارزه با بیکاری است.» دبیر کل حزب کمونیست ایتالیا برای مبارزه با بیکاری خواستار تقلیل ساعات کار به ۳۵ ساعت در هفته، ضمن پرداخت حقوق کامل شد، تا بدینوسیله محل کار جدید در کشور ایجاد شود. او گفت که خواست تقلیل ساعات کار را باید در سراسر اروپا و به عنوان راه حل مقابله با بیکاری پیش برد. او تصریح کرد که سازمان دادن اعتصابات وسیع عمومی وسیله‌ای ممکن و عملی برای پیشبرد این خواست است.

دبیر کل حزب کمونیست ایتالیا، با اشاره به بحث‌های جاری در حزب مبنی بر ضرورت پایبندی به جانشین سوسیالیستی در جامعه گفت: «ما تنها مواضع ضد سرمایه‌داری نداریم، بلکه خواستار گذار از سرمایه‌داری نیز هستیم و بر همین اساس و به عنوان یک استراتژی پایبندی به اصول مارکسیستی را ضروری می‌دانیم. ما از ماهیت طبقاتی نبرد خود علیه استثمار آگاهیم، اما در عین حال تأکید می‌کنیم که نباید جنبش انقلابی را از خواست‌های متکی به تغییرات تدریجی جدا کرد.» در کنگره سوم حزب کمونیست ایتالیا، که در شهر رم و با شعار «سیاست جدید برای تغییر جامعه» برگزار شد، هیأت‌های میهمان از احزاب کمونیستی و سوسیالیستی کشورهای دیگر شرکت داشتند، در آستانه کنگره بحث‌های تدارکاتی پیرامون دو نظریه مربوط به سیاست حزب دور می‌زد: ۱- باید از سیاست کنونی حزب مبنی بر تأیید دولت «مرکز» حمایت کرد تا از بازگشت نیروهای راست افراطی و تفوفاشیست که قبلاً به رهبری «پرلیسونی» دولت را تشکیل داده بودند، جلوگیری کرد.

۲- حزب باید به سیاست اپوزیسیون پیگیر بازگردد تا ایده کمونیستی انقلاب اجتماعی به فراموشی سپرده نشده و حزب نیز با سیاست‌های دولت کنونی آلوده نشود. همچنین نباید حزب به گونه‌ای مارکسیسم را تأیید کند که مفهوم طرد لنین و گرامشی را تداعی کند. حاصل بحث‌های جاری در حزب، پیرامون دو محور یاد شده سرانجام در کنگره سوم حزب به تأیید سیاست جاری حزب، مبنی بر حمایت از دولت کنونی - با اکثریت ۸۵ درصد - انجامید.

حزب کمونیست ایتالیا اکنون ۱۲۶ هزار عضو دارد و در آخرین انتخابات ایتالیا ۲/۳ میلیون رأی به دست آورده است. مبنی بر این آراء اکنون حزب در پارلمان کشور ۳۵ نماینده و در مجلس سنا ۱۱ نماینده دارد و با حمایت خود از دولت «چپ مرکزی» ادامه حیات این دولت را ممکن ساخته است. این حزب از بقایای حزب کمونیست سابق ایتالیا که انحلال خود را اعلام داشت و متکی به نیروهای حزبی که از مارکسیسم انقلابی حمایت می‌کنند تشکیل شد.

اقدامات هماهنگ جناح راست افراطی با سازمان فراماسونری انگلستان

نقل از «پشتاز» (ارگان «اتحاد چپ دمکراتیک ایران») شماره ۱۱- اول بهمن ۱۳۷۵

در سال‌های اخیر نسل جدیدی از سازمان‌های فراماسونری شکل گرفته که پایگاه اصلی آن در لندن است. بخش ایرانی این سازمان فراماسونری به هدایت آقایان مجید تهرانیان - حمید نفیسی - منوچهر آگاه، رضا شیخ‌الاسلام تشکیل شده و فعالیت خود را گسترش داده است. بنا به اخبار رسیده، دکتر محمدجواد لاریجانی از چهره‌های شاخص و ثورسین راست‌ترین و متحجرترین محافل حکومت جمهوری اسلامی ایران تاکنون سه بار در جلسات این سازمان شرکت کرده است. احمد توکلی که به تازگی دکترای مدیریت از دانشگاه انگلستان دریافت کرده است و همچنین آیت‌الله تسخیری نماینده ولی فقیه در کنفرانس‌های اسلامی در لندن از جمله کسانی هستند که در جلسات این سازمان شرکت داشته‌اند. محمدجواد لاریجانی در جلسات این سازمان تأکید کرده است که وی و همفکرانش قصد دارند تا سیاست خود را با سیاست انگلستان هماهنگ کنند. بدیهی است که خط‌مشی مورد علاقه و پیگیری لاریجانی با خط‌مشی دیگر یاران و همفکرانش در اکثریت نسبی مجلس شورای اسلامی، در اکثریت مجلس خبرگان، در سطوحی گسترده از حوزه علمیه قم، در اکثریت جامعه روحانیت مبارزه، در سطوحی از فرماندهی سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، در سطح وزاراتی مانند وزیر کشور و ارشاد، در سطح بنیادهایی مانند بنیاد مستضعفان، در صدا و سیما، در سازمان‌هایی مانند هیأت مؤلفه اسلامی، در گروه‌های فشار مانند انصار حزب‌الله، در ستاد برگزاری نماز جمعه، و در ارگانه‌های اطلاعاتی و امنیتی گوناگون کشور،... در یک راستای معین و مشخص قرار دارد. حتی واکنش شدید اکثریت افراد و جریان‌ها وابسته به این جناح در قابل پدیده «دادگاه میکونوس» و تلاش گسترده آنها برای قطع رابطه با آلمان و اعمال محدودیت در روابط با برخی کشورهای اروپایی میانه‌رو، در دی ۱۳۷۵ در اساس حرکتی آگاهانه و توطئه‌گرانه در جهت کنارزدن رقبای اروپایی برای برقراری روابط گسترده‌تر با انگلستان (نزدیکترین متحد آمریکا) و به دنبال آن و در مراحل بعدی برای برقراری رابطه با دولت آمریکا بوده است. اکثریت سیاست‌گزاران دولتهای آمریکا و انگلستان از حامیان اصلی جناح راست افراطی در حکومت ایران می‌باشند. این دولتها که از جریانات مافوق ارتجاعی در نقاط مختلف جهان (مانند گروه طالبان در افغانستان، حکومت فهد در عربستان سعودی) حمایت مطلق می‌کنند، قصد دارند برای حاکمیت کامل نظامی و سیاسی خود در خاورمیانه و خلیج فارس و آسیای میانه به افزایش قدرت خود در مقابل دیگر رقبای جهانی با کنترل هرچه بیشتر و کامل‌تر بر منابع حیاتی نفت و گاز و مناطق استراتژیکی، و برای تأمین حاکمیت مطلق سیاسی و اقتصادی بر ایران، و تضعیف توان کشور و مردم ایران (حتی نابودی وحدت و تمامیت ارضی کشور، بر پائی جنگ و تشنجات کور داخلی)، تلاش می‌کنند. قصد اکثریت سیاست‌گزاران آمریکا و انگلستان به هیچ وجه براندازی حکومت جمهوری اسلامی ایران نبوده و نیست بلکه تلاش می‌کنند تا متحجرترین، ارست‌ترین، جنگ‌افروزترین جناح حکومتی بر کشور تسلط مطلق و انحصاری به دست آورد. هدف اصلی دولت آمریکا از اعمال فشارهای رسمی و غیررسمی و پیشنهاد‌های اعمال تحریم اقتصادی با همه جانبه علیه ایران تنها تسلیم شدن هرچه بیشتر مجموعه حکومت ایران به خواست‌های دولت آمریکا و ایجاد شرایط مساعد برای تسلط مطلق جناح راست‌تر و متحجرتر بر مجموعه حکومت ایران است. برخی از دولتهای اروپایی به دنبال تثبیت و تحکیم قدرت جناح میانه‌روی حکومت به رهبری هاشمی رفسنجانی در مقابل جناح راست افراطی هستند زیرا تکنوکرات‌ها و میانه‌روهای حکومتی منافع اقتصادی دولتهای اروپایی را ضمن و توجه به برخی مسائل مورد نظر آنان را نسبت به دیگر جناح‌های حکومتی، به شکل بهتر و مناسب‌تری تأمین می‌کنند. اگر دولتهای آمریکا و انگلیس بر کشورهای عمده منطقه سیطره کامل به دست آورده‌اند، برخی از دولتهای اروپای متحد تلاش می‌کنند تا در ایران سیطره اقتصادی و سیاسی خود را حفظ کنند تا در مقابل

و آبی جهانی خود خلع سلاح و ضعیف نشوند. گرچه تمایل جناح میانه‌رو و تکنوکرات‌های حکومت جمهوری اسلامی نیز آن است که با دولت آمریکا به مذاکره بنشینند و روابط گرم و مطمئنی را با دولت آمریکا برقرار سازد و حتی تماس‌هایی با برخی از آنان انجام داده است اما تاکنون سیاست‌گزاران اصلی دولت آمریکا با توجه به شرایط و اهداف و نقشه‌های خود برای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و ایران، عمده‌ترین توجه و تمرکز خود را به سوی جناح راست افراطی حکومت معطوف کرده است و به تمایلات جناح میانه‌روی حکومت تاکنون پاسخ منفی داده است. در هر حال مبارزه قطب‌های نیرومند جهانی به هیچ وجه برای آن نیست که در کشور ایران حقوق اساسی بشر تأمین شود و مردم ایران از زیر یوغ استبداد دینی رها شوند و این مردم بر سرنوشت خویش حاکم گردند، بلکه برای کسب موقعیت برتر سیاسی به اقتصادی، نظامی بر مناطق حساس و کلیدی جهان و نیز تسلط مطلق بر ایران می‌باشد.

نیروهای دمکراتیک میهن می‌توانند از تضادهای میان قطب‌های نیرومند جهانی برای تأمین آزادی و دمکراسی در کشور خود بهره‌گیرند، اما باید توان و توجه اصلی خود را به تدارک مبارزه آگاهانه، متحد، منسجم و سازمان یافته، در پیوند زنده و هدایت‌گرایانه با توده‌ها در داخل کشور معطوف سازند.

بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه (دسامبر ۱۹۹۶)

بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه در روزهای ۱۸ تا ۲۲ دسامبر ۱۹۹۶ در پاریس برگزار شد. بیش از هزار نماینده از حوزه‌های سازمان‌های حزبی، طی ۵ روز خط‌مشی، اهداف، برنامه و مبانی فعالیت کمونیست‌های فرانسه را مورد بحث قرار دادند.

مهمترین رویداد کنگره ۲۹ حزب کمونیست فرانسه، نه برداشتن علامت داس و چکش را از پرچم این حزب و یا دیگر اخبار جنجالی است که پیرامون آن در مطبوعات فرانسه و دیگر کشورها منتشر شد، بلکه خصلت برجسته این کنگره تأثیرپذیری بسیار جدی آن از اعتصابات و تظاهرات عظیم کارگری فرانسه طی دوران اخیر بود. این تأثیرپذیری چنان بود که تغییرات در ترکیب رهبری حزب باگزینش برخی رهبران جنبش کارگری توأم شد. کنگره ۲۹ نخستین کنگره‌ای بود که پس از حذف «مرکزیت دمکراتیک» برگزار شد و به همین دلیل نیز چگونگی برگزاری این کنگره خود تجربه‌ای نوین ارزیابی شده است. رهبری حزب در ژوئن ۱۹۹۶ متنی را به شکل ۵ پرسش اساسی همراه با برخی توضیحات منتشر ساخت و از اعضای حزب خواست تا نظرات و پیشنهادات خود را پیرامون این پرسش‌ها برای ارگان‌های حزبی و کمیسیون موسوم به «علنیت» ارسال دارند. کمیسیون «علنیت» همچنین برای نخستین بار به ابتکار جدیدی دست زد و برای جلب مشارکت هرچه بیشتر مردم فرانسه در امر مباحثی که حزب در سطح جامعه فرانسه و ایجاد تحولات مطرح می‌سازد، یک سلسله جلساتی را با دعوت از شخصیت‌های فرهنگی، علمی و سیاسی کشور - اعم از کمونیست و غیرکمونیست - برای بحث پیرامون برنامه، سیاست و دیدگاه‌های حزب تشکیل داد. بر پایه همین بحث‌ها، در مهر ماه گذشته پیش‌نویس سندی که باید در کنگره مورد بررسی قرار گیرد منتشر شد. این سند نیز به نظرخواهی اعضای حزب گذاشته شد و پیرامون اصول و بندهای مختلف آن در حوزه‌های حزبی رأی‌گیری شد. بدین ترتیب برای نخستین بار، اعضای حزب عملاً در بدنه حزب مشارکت مستقیم و تأیید اسناد کنگره یافتند.

بحث‌هایی مربوط به طرح برنامه حزب و دیدگاه و نظرانی که پیرامون آن مطرح شد و به صورت علنی در مطبوعات انتشار یافت، همانطور که پیش‌بینی نیز می‌شد با جنجال‌های تبلیغاتی محافل راست فرانسه رو به رو شد. مطبوعات وابسته به این طیف، از بیم مشارکت وسیع مردم در بحث‌های حزب کمونیست، با برجسته ساختن برخی اختلاف دیدگاه‌ها امیدوار بودند که در حزب انشعاب ایجاد شود و کنگره موفق نشود! اما رهبری حزب علی‌رغم همه این فشارها به اصولی که اعلام داشته بود پای‌بند باقی ماند و از علنیت عدول نکرد. این تبلیغات نتوانست تأثیری بر روند تدارک و برگزاری کنگره بگذارد و هیچ نوع انشعاب و جناح‌بندی که مطبوعات دست‌راستی پیش‌بینی کرده بودند روی نداد.

لازم به توضیح است که مطابق اساسنامه حزب کمونیست فرانسه همه اعضای حزب حق دارند نظرات ویژه خود را در مورد همه مایل داشته و آن را هر کجا که مایل باشند ابراز نمایند. ولی تشکیل جناح در حزب و ایجاد فراکسیون اقدامی غیر دمکراتیک شناخته می‌شود. البته در میان کمونیست‌های فرانسه چنین دیدگاهی به صورت سنتی وجود دارد و هر چند که تنوع دیدگاه‌ها عامل غنای حزب تلقی می‌شود، ولی اعضای حزب وجود جناح‌بندی را شیوه احزاب سوسیال دمکرات و مانع تحرک حزب می‌شناهند. همین سنت و وحدت ایدئولوژیک در حزب، موجب شد تا با حذف مرکزیت دمکراتیک عملاً فراکسیونی در حزب تشکیل نشود.

در کنگره اخیر پاره‌ای از اعضای قدیمی هیأت رهبری و کمیته ملی استعفاء دادند تا راه برای نیروهای جوان باز شود. همچنین جمع قابل توجهی از زنان عضو حزب به عضویت ارگان‌های رهبری پذیرفته شدند. کنگره ورود زنان را به ترکیب رهبری حزب، نیاز شرایط کنونی و پاسخی به ضرورت کارائی بیشتر حزب در شرایط کنونی اعلام داشت. از رویدادهای قابل توجه دیگر کنگره حزب کمونیست فرانسه، استعفاء «لوئی دیانه» دبیر کل «ث. ژ. ت.» (فدراسیون سندیکاهای کارگری فرانسه) از عضویت در هیأت سیاسی بود. وی در عین حال به عنوان عضو کمیته ملی برگزیده شد. از سوی دیگر دبیر سندیکای کارگران راه آهن، که رهبری اعتصابات بزرگ و تاریخی ماه‌های نوامبر و دسامبر سال ۹۵ فرانسه را برعهده داشت، به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد.

در جریان تدارک بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه، بحث‌های وسیعی پیرامون یک سلسله مسائل مهم تئوریک و نظری جریان یافت. از جمله این بحث‌ها می‌توان به تأیید و تدقیق نظریه «پشت سرگذاشتن سرمایه‌داری»، «رابطه میان سوسیالیسم و کمونیسم در چارچوب مراحل پیشرفت اجتماعی»، «نقش فرد در تحولات اجتماعی و ارتباط آن با مسئله دمکراسی و مداخله شهروندان در سیاست»، «ساختار حزب، ترکیب و نقش طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی» اشاره کرد. کنگره روندی را که از بیست سال پیش با مردود شناختن نظریه «مراحل» آغاز شده بود خاتمه یافته اعلام داشت و وجود مرحله‌ای الزامی به شکل «سوسیالیسم» را رد کرده و تأکید کرد که پشت سرگذاشتن سرمایه‌داری در فرانسه باید گذار به کمونیسم را هدف مستقیم خود قرار دهد. کنگره با یادآوری نظر مارکس در مورد جامعه آینده به عنوان جامعه‌ای که «تکامل آزاده هر فرد شرط تکامل آزاده همگان» خواهد بود، روی اولویت نقش فرد در نتیجه دمکراسی در مفهوم وسیع و ضرورت مداخله هر فرد انسانی برای تغییر شرایط زندگی خود تأکید کرد. در همین رابطه کنگره تأکید کرد که در مناسبات میان حزب کمونیست با دیگر احزاب چپ و برای ایجاد تحولات بنیادین در جامعه، سیاست حزب نباید در درجه نخست بر استفاده از فشار مردم به دیگر احزاب چپ برای رادیکال کردن آنها استوار باشد، بلکه باید

هدف حزب ایجاد شرایطی باشد که خود مردم بدون نیاز به مراجعه یا فشار به احزاب سیاسی در هر مورد مداخله کرده و مستقیماً سرنوشت خود را به دست گیرند. موفقیت این سیاست در عین حال مستلزم آن است که حزب قادر باشد هر لحظه سیاستها و راه حلهای جایگزین در برابر سیاستهای طبقه حاکم را در موارد گوناگون نشان داده و برای ترویج آنها در جامعه مبارزه کند. در این شرایط علاوه بر آن که حلقه های اداره و رهبری کمونیستی آینده جامعه شکل می گیرد، بلکه آن حزبی که شرایط را برای مداخله مستقیم مردم فراهم می سازد، بتدریج به سخنگوی آنها تبدیل خواهد شد.

کنگره هم چنین بحثهای گذشته در مورد تحولات در ترکیب طبقه کارگر را ادامه داد و بر این نکته انگشت گذاشت که این تحولات آن چنان مناسبات اجتماعی استثمار و هم چنین ترویج بیگانگی را گسترش داده است که اکنون نه تنها طبقه کارگر، بلکه مجموعه نیروی کار که ۹۰ درصد آنها را مزدبران و حقوق بگیران تشکیل می دهند، قربانی این مناسبات هستند. برخلاف تبلیغات سرمایه داری نه طبقه کارگر، بلکه خرده بورژوازی در حال حاضر رو به نابودی می رود! در نتیجه این امکان پدید آمده است که گزینش راهی برخلاف منطق کنونی سرمایه داری، به جای آن که به منافع یک طبقه خاص اولویت دهد، بتواند همه کسانی را که از مناسبات سرمایه داری لطمه می بینند حول مسیر و راه دیگری گرد آورد.

اسناد کنگره ۲۹ با اکثریت بیش از ۹۵ درصد نمایندگان به تصویب رسید و در واری همه اختلاف نظرها وحدت عمیق سیاسی و ایدئولوژیک حزب را نشان داد. البته این به معنای نبود دیگر دیدگاههای متفاوت برای اعضای حزب در این یا آن مورد نیست.

نگاه نوبه جهان

نقل از «کار» شماره ۱۵۰

الف) علل شکست «سوسیالیسم واقعاً موجود»

مهمترین اختلاف ما با نحوه نگرش برخی از احزاب چپ ایران به جهان، بر سر ارزیابی علل شکست سوسیالیسم واقعاً موجود است. برخی از احزاب چپ آن الگو را علی رغم اشاره به کمبودها و کاستیهایش، کماکان الگویی می دانند که چپ باید بشریت را به پذیرش آن فراخواند. از نظر آنها قرن بیستم نشان داد اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم عملی اند، اما عمده تاً سه عامل، یعنی عقب ماندگی تاریخی روسیه، فشار خارجی و بالاخره خیانت رهبری حزب کمونیست شوروی در زمان گورباچف، به ناموفق ماندن تلاش برای عملی کردن این اندیشه ها انجامید. آنها می گویند «بشریت باید در قرن بیست و یکم تلاشی را که در قرن بیستم شکست خورد، تکرار کند و به سرانجام برساند».

اما وقتی می گوئیم خیانت یک باند فرصت طلب در رأس حزب کمونیست شوروی، ابرقدرت سوسیالیستی را که هفتاد سال مقابله با توطئه های سرمایه داری را پشت سر گذاشته بود نابود کرد، چه تضمینی وجود دارد که چنین تجربه تلخی تکرار نشود؟ مگر سرمایه داری، در تلاش دوم دست از توطئه چینی برخواهد داشت؟ اصولاً این چه سوسیالیسمی است که یک گروه کوچک فرصت طلب می تواند دستاوردهای هفتاد ساله آن را ظرف مدت کوتاهی برباد دهد؟ ما در این سوسیالیسم، چه چیز را می خواهیم تغییر دهیم که تجربه شوروی تکرار نشود؟

این نیروها در ارزیابی خطاهای حزب کمونیست شوروی، به اشاره ای گذرا به تهدید جدی دموکراسی، ضربه زدن به نظام شورایی و اعمال شیوه های فرماندهی اکتفا می کنند و به سادگی از کنار «اشتباهات در زمان استالین» می گذرند. برای کسانی که می دانند دستگاه سرکوب استالینی حتی بیش از فاشیسم هیتلری از میان اعضای حزب کمونیست شوروی قربانی گرفت، این اشارات گذرا به اشتباهات، طبعی تراژدی - کمیک دارند. تاریخ از ما می پرسد چه تضمینی دارد که این «اشتباهات» را تکرار نخواهد کرد. سخن نه بر سر یک سانحه کوچک در ساختمان سوسیالیسم، که بر سر خرد شدن میلیون ها انسان، از جمله میلیون ها کمونیست مؤمن به آرمانهای سوسیالیستی در زیر چرخهای ماشین استبدادی است که مدعی در انحصار گرفتن حقیقت بود. سخن بر سر این است که کدام عناصر در باورها و ذهنیات کمونیستها باعث شدند تا کیش شخصیت را به خرد جمعی، ماکیاولیسم سیاسی را به انسان گرایی مارکسیسم و بریایا را به بوخارین ها ترجیح دهند؟ سخن ما این است که عوامل این فاجعه، همانهایی بودند که چشمان ما را به روی جنایات جمهوری اسلامی بستند و سبب شدند تا برخی سازمانها در دوره ای حساس از تاریخ معاصر ایران، در کنار یکی از جنایتکارترین و سیاهترین دیکتاتورهای جهان قرار گیرند، رژیمی که پاسخ حمایت آنها را با تیرباران و با دار کشیدن صدها تن از کادرها و اعضای آن سازمان و قتل عام اکثریت به اتفاق اعضای رهبری ایران داد.

ب) نظریه توطئه

نظریه توطئه این نیروها درباره چگونگی فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود، نه با واقعیات مسلم تحولات ده ساله اخیر کشورهای سابقاً سوسیالیستی انطباق دارد و نه با نظر غالب در جنبش چپ و کمونیستی - آنها می گویند فرصت طلبانی مانند گورباچف با سوء استفاده از یک فرصت تاریخی، رهبری حزب کمونیست شوروی را به دست گرفتند، سپس به پاکسازی وسیع در حزب پرداختند و آنگاه زمینه بازگشت سرمایه داری را فراهم آوردند. واقعیات تاریخی، خلاف این ادعا را نشان می دهد. اتحاد شوروی در پایان دوره برژنف، دچار بحرانی همه جانبه شده بود. در عرصه اقتصادی، رشد این کشور می رفت که متوقف شود. پافشاری بر رقابت با آمریکا در همه عرصه های نظامی و تسلیحاتی، بنیه اقتصادی کشور را فرسوده کرده بود. ماجراجویی نظامی در افغانستان، پای ارتش سرخ را به جنگی مرکب با مردمی که معتقدات و سن خود را پایمال یک قدرت مداخله گر خارجی می دیدند، کشانده بود. در چنین شرائطی، در رهبری حزب کمونیست شوروی این نظر هرچه بیشتر طرفدار می یافت که این کشور نیازمند یک تحول بنیادین است. یوری آندروپف که به علت موقعیت خود در رأس سازمان اطلاعاتی، بیش از همه به ابعاد بحران واقف بود، نخستین رهبر برجسته حزب بود که از این نظر دفاع می کرد. اما عمر او کوتاهتر از آن بود که بتواند ایده های خود را عملی کند. پس از یک دوره فترت که هنوز اصلاح طلبان در کمیته مرکزی اکثریت نداشتند و در نتیجه، چرنوکوف به دیرکلی انتخاب شد، عاقبت متقاعد شدن تعیین کننده ترین شخصیت های حزب و از جمله آندره گرومیکو به لزوم دگرگونی های اساسی، راه را برای انتخاب میخائیل گورباچف گشود. آن چه این نیروها توطئه فرصت طلبانش می خواند، به شهادت

همه کسانی که از آن دوره گزارش داده‌اند، چیزی نبود جز دفاع قاطع گرومیگو - خدمتگذار نظام سوسیالیستی از دوره استالین تا پروستریکا - از گزینش گورباچف. برخلاف ادعای آنها پس از انتخاب گورباچف، مخالفان اصلاحات نه تنها از دستگاه رهبری حزب و دولت شوروی پاکسازی نشدند، بلکه برای نخستین بار در تاریخ این کشور، به عنوان اپوزیسیون نیرومند رهبری حزب به فعالیت آزادانه پرداختند. پاکسازی از حزب بیشتر دامن کسانی را گرفت که مانند یلتسین، فراتر از اصلاح سوسیالیسم، یعنی برقراری سرمایه‌داری را می‌خواستند. در جنبش جهانی کمونیستی، نظرات این «احزاب چپ» ایران در مورد ماهیت پرسترویکای گورباچف چندان طرفداری ندارد. به عنوان نمونه، فیدل کاسترو، به عنوان رهبر کشوری که از فروپاشی سوسیالیسم لطمات سنگینی دیده است، به هیچ وجه گورباچف را خائن به سوسیالیسم نمی‌داند. کاسترو معتقد است اهداف پرسترویکا به جا بود و سوسیالیسم شوروی، به اصلاحات نیاز داشت. همه می‌دانند که واپسین ماههای زمامداری گورباچف، ماههای تلاش او برای حفظ اتحاد شوروی بود و باز همه می‌دانند که عاقبت، کودتای مخالفان پرسترویکا بود که راه را برای کودتای یلتسین و همدستانش در سایر جمهوریه‌ها علیه موجودیت شوروی گشود.

ج) کدام الگو؟

برخی از احزاب چپ ایران که از هنگام تشدید اختلاف بین احزاب کمونیست شوروی و چین در دهه ۱۹۶۰، از هیچ فرصتی برای جانبداری از شوروی و تخطئه کردن مائوئیسم و جانپناش فروگذار نکردند، اکنون موفقیت رهبری چین در دستیابی به رشد اقتصادی در عین حفظ حاکمیت حزب کمونیست را دلیلی بر اصلاح‌پذیری سوسیالیسم می‌دانند. آنهایی که با تحولات چین در ۲۰ سال اخیر آشنایی دارند، می‌دانند که رهبری این کشور پس از مرگ مائو و دستگیری «باند چهارنفره»، در عرصه اقتصادی، سیاسی را اجرا کرد که به لحاظ گسترش مناسبات سرمایه‌داری، از اصلاحات دوره گورباچف و حتی یلتسین بسیار فراتر رفته است. اگر کسانی که در روسیه زمینه‌ساز رشد سرمایه‌داری شدند، خائن به سوسیالیسم‌اند، این حکم به مراتب بیشتر در مورد رهبری حزب کمونیست چین صدق می‌کند. گذشته از این، چین مانند بسیاری دیگر از کشورهای رشدیابنده، تسریع آهنگ توسعه را به بهای تشدید اختلاف طبقاتی و به اذعان تره‌های اخیر رهبری حزب کمونیست چین، گسترش اخلاق و طرز فکر فردگرایانه و سودپرستی به دست آورده است. تنها تفاوت چین و اردوگاه سابق شوروی این است که در چین، حزب کمونیست قدرت را حفظ کرده است. حفظ این «دستاوردها» با به خون کشیدن جنبش آزادیخواهان روشنفکران چینی در ۱۹۸۹ همراه بود. الگوی چین، در ایران نه مورد توجه آزادیخواهان و نیروهای دمکرات، که مورد استناد مکرر نظریه‌پردازان جمهوری اسلامی است. چین، مهم‌ترین نمونه‌ای است که تجویزکنندگان نسخه «دیکتاتوری مصلح» از آن نام می‌برند، اما تنها نمونه، آن نیست. از این نمونه‌ها در شرق آسیا باز هم هست، با این تفاوت که در سایر کشورها، حزب کمونیست حکومت نمی‌کند. به راستی الگوی چین، چیزی است که ما به مردم ستمدیده و تشنه آزادی ایران ارائه می‌کنیم؟

این احزاب چپ، «نه» گفتن اکثریت مردم کشورهای اروپای شرقی به سرمایه‌داری لحام‌گسیخته در انتخابات‌های اخیر را دلیلی بر سربرآوردن مجدد جنبش کارگری و کمونیستی می‌دانند، اما این نکته را ناگفته می‌گذارند که کمونیستهای سابق در این کشورها با کدام شعارها توانستند پشروی سرمایه‌داری تاجری را متوقف کنند. نگاهی به مواضع احزاب سوسیالیست اروپای شرق، رمز موفقیت آنان را نشان می‌دهد. در لهستان و مجارستان، احزاب چپ تنها با نقد بنیادین عملکرد گذشته خود، دفاع از استقلال کشورهاشان در رابطه با روسیه و پذیرش اقتصاد بازار توانسته‌اند از انتخابات پیروز بیرون آیند. آنها در این سیاست خود، گاه به مواضع سوسیال دمکراتیک روی آورده‌اند. کمتر کسی است که باور کند اگر این احزاب بر اصول و عقاید گذشته خود پافشاری می‌کردند، می‌توانستند این موفقیت‌های انتخاباتی را به دست آورند. برای پیشگیری از هرگونه سوء تفاهم، لازم است گوشزد کنیم ما با همه سیاست‌های احزاب حاکم در لهستان و مجارستان ضرورتاً موافق نیستیم و قصد نداریم مبلغ نان را به نرخ روز خوردن و اتخاذ مواضع بینایی برای کسب آرای بیشتر باشیم اما لازم دیدیم به این نکته اشاره کنیم که تحلیل واقعیت‌ها و محتاطانه، مانع از این است که نتایج انتخابات در برخی کشورهای اروپای شرقی را طلیعه قدرت‌گیری مجدد جنبش کمونیستی در این کشورها بدانیم. در روسیه نیز نسبت دادن همه عوامل پیروزی یلتسین در انتخابات به تبلیغات رسانه‌ها، خطاست. بی‌شک این تبلیغات یکجانبه، تأثیری تعیین‌کننده بر نتیجه انتخابات گذاشت، اما این نکته را نیز نباید به فراموشی سپرد که مشی یلتسین در این کشور حدوداً دست‌کم همان قدر طرفدار دارد که حزب کمونیست. حزب کمونیست روسیه نیز مانند احزاب مشابه در اروپای شرقی، اقتصاد بازار را پذیرفته است و مواضع آن بدون تردید، «پافشاری بر همان اصول و عقاید سابق» نیست، صرف‌نظر از پاره‌ای انتقادات بدین حزب، از جمله این که کمونیست‌های روسیه به جای مخالفت قاطع با نسل‌کشی ارتش روسیه در چین، در بین دو سیاست ناسیونالیسم روس و جانبداری از صلح مردم مانده‌اند، واقعیت این است که حزب کمونیست روسیه نیز نه صرفاً با دفاع از دستاوردهای سوسیالیسم، بلکه تا حد زیادی با در پیش گرفتن مشی عام‌پسندانه برآرای خود افزوده است (مگر این که حفظ اراضی تسخیر شده توسط تزارها در جنوب امپراتوری روسیه را از دستاوردهای سوسیالیسم بدانیم).

د) - اهمیت نگاه ما به جهان

آیا می‌توان پذیرفت که بحث بر سر نحوه نگرش به جهان در میان نیروهای چپ، یک بحث فرعی است و آنها باید نیروی خود را صرف یافتن اشتراک در سیاست داخلی کنند؟ اگر در مورد هر جنبه سیاسی دیگر چنین باشد، در مورد جنبه چپ چنین نیست. چپ چند سال است که با ویرانه‌های به جا مانده از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً مواجه است و از آن جاکه هویت خود را با نام و مرام سوسیالیسم گره زده است، ناگزیر است به پرسشهایی که در این نوشتار مطرح کردیم پاسخ گوید. همچنان که در بالا اشاره کردیم، ما مدعی نیستیم که پاسخ همه این پرسشها را یافته‌ایم، اما این را نیز می‌دانیم که پاسخهای ما، پاسخهای بسیار ساده برخی دیگر از احزاب چپ نیستند. ما بار شکست مشی جنبش کمونیستی در مقیاس جهانی و شکست مشی مشترک این نیروها در سالهای پس از انقلاب بهمین را بر دوش خود، سنگینتر از آن احساس می‌کنیم که بتوانیم با یک اشاره گذرا به برخی اشتباهاتمان در گذشته، مردم را به حمایت از خود علی‌رغم این خطاها فراخوانیم. ما در جستجوی خود برای یافتن پاسخهای نو به پرسشهای طرح شده در این نوشتار، به برخی اصول و باورهای باز یافته نیز رسیده‌ایم، از آن جمله که باید با هر حکومت دیکتاتوری، صرف‌نظر از آن که «به قصد تأمین منافع سرمایه‌داری جهانی» به مردم تحمیل شده باشد یا به مقاصد دیگر، مخالفت کنیم. ما نوعی «بازگشت به اصول» را تجربه کرده‌ایم، اما نه «اصول»ی که مختصات اقتصادی و سیاسی جهان را محکوم می‌کنند که هشتاد سال و از آن هم فراتر تا پایان حیات سرمایه‌داری، همان مختصات سال ۱۹۱۶ بمانند، بلکه اصول عمیقاً انسان‌گرایانه‌ای که راهنمای بنیانگذاران مارکسیسم در عزم راسخشان به تغییر و نه فقط تفسیر جهان شدند. این اصول، به ما حکم می‌کند که حقوق تفکیک ناپذیر بشر را در سرلوحه عمل سیاسی خود قرار دهیم. می‌توان این اصول را پذیرفت و چپ را دیکال باقی ماند. اما نمی‌توان چنین وانمود کرد که جنبش کمونیستی در تمام طول حیات هشتاد ساله‌اش، به همه این اصول وفادار بوده است. ردپای خونی که انحرافات فاجعه‌بار سوسیالیسم بر جای نهاد، خلاف این ادعا را ثابت می‌کند تا وقتی این حقیقت را به صدای بلند اعلام نکنیم، کسی تمهید ما به عدم تکرار خطاهای گذشته را جدی نخواهد گرفت.

برنامه‌های آمریکا برای سلطه بر بازارهای دنیا

مصاحبه نشریه «المجله» (شماره ۸۶۲) با «بنیامین شوارتز» کارشناس استراتژی آمریکا

□ چرا آمریکا می‌خواهد بر دنیا حکومت کند؟

■ شاید بهتر است این سؤال را این‌گونه مطرح کنیم که چرا آمریکا گمان می‌کند که وظیفه‌اش حکومت بر جهان است؟ در پاسخ این سؤال باید بگوییم که توسعه‌طلبی جزئی از میراث آمریکایی است. آمریکا از آغاز پیدایش خود با توسعه‌طلبی ظهور کرد. ابتدا ایالات متحده را در سرزمین سرخپوستان تأسیس کرد و قلمرو حکومت خود را تا سواحل اقیانوس آرام و حتی جزایر هاوایی امتداد داد. امروز هم بعد از جنگ جهانی دوم پس از گذشت پنجاه سال به توسعه‌طلبی اقتصادی پرداخته است. ما می‌خواهیم که دنیا را به سوپرمارکتی که در آن همه نوع کالایی یافت می‌شود، تبدیل کنیم و بر آن حاکم باشیم.

□ آیا شما تنها خواستار توسعه اقتصادی هستید یا این که به دنبال توسعه نظامی نیز می‌باشید؟

■ در طول پنجاه سال گذشته نظامیان آمریکایی دو وظیفه را انجام داده‌اند: ۱- حمایت از توسعه‌طلبی اقتصادی و تجاری آمریکا، ۲- بهره‌برداری و استفاده از وظیفه اول.

به اوضاع فعلی جهان نگاه کنید! جنگ سرد با کمونیسم پایان یافته و شوروی سقوط کرده است. اما قدرت نیروهای نظامی ماکاهش نیافته و واضح است که نظامیان آمریکایی با تکیه بر حمایت از امنیت ملی آمریکا خواستار استمرار حاکمیت خود هستند. با وجود این که حاکمیت نظامی، هدف حقیقی و نهایی آنها نیست.

□ آیا مبارزه با کمونیسم و رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی اولین هدف نظامی آمریکا نبود؟

■ بله. برای پاسخ به این سؤال به عقب بر می‌گردیم. یعنی به زمان پایان جنگ جهانی دوم با پیروزی متفقین به رهبری نیروهای آمریکایی بر آلمان و ایتالیا و ژاپن. این یک فرصت تاریخی برای تحقق آرمانهای بنیانگذار سرمایه‌داری یعنی آدام اسمیت بود که معتقد بود «دنیا مانند یک بازار بزرگ است». چرا ما طرح «مارشال» را اجرا کردیم و به کشورهای غرب اروپا برای بازسازی کشورشان کمکهای مالی زیادی ارائه کردیم؟ و باز چرا طرح «دودج» را اجرا کردیم و به ژاپن کمک مالی کردیم؟ زیرا می‌خواستیم این کشورها جزئی از بازار آزاد و بازار جهانی شوند، زیرا بیم آن می‌رفت که پس از شکست‌شان در جنگ به صورت یک بلوک اقتصادی و بازاری بسته درآیند. کسانی که ده آن زمان سیاست خارجی آمریکا را تعیین می‌کردند خطر آلمان و ژاپن را قویتر از خطر کمونیسم و شوروی می‌دانستند. و الآن پس از گذشت پنجاه سال بر درستی این نظریه تأکید می‌کنیم. زیرا کمونیسم یک قدرت نظامی و ایدئولوژیک محسوب می‌شد و دارای قدرت اقتصادی نبود، در حالی که آلمان و ژاپن به عنوان دو قدرت اقتصادی عظیم شمرده می‌شدند و این چیزی بود که ما را نگران می‌ساخت و هنوز هم سبب نگرانی ماست.

□ آیا پیمان نظامی «ناتو» برای رویارویی با توسعه کمونیسم در غرب اروپا به وجود آمد؟

■ بله. ما در ظاهر به دلایل نظامی و در حقیقت به خاطر اهداف اقتصادی، رهبری و هدایت این پیمان را به دست گرفتیم. ما خواستار برقراری صلح در اروپا هستیم. زیرا اروپا جزئی از بازار جهانی است. به نظر آدام اسمیت جنگها و درگیریها مانع بهره‌برداریهای اقتصادی می‌شوند. و پیمان ناتو برای اولین بار در تاریخ اروپا موقف شده که جنگ بین اروپائیان را متوقف کند و به نظر من این مهمترین موفقیت در رویارویی با کمونیسم بود. زیرا در حال حاضر غرب اروپا به بازار جهانی آمریکا تبدیل شده است و ما اکنون به سوی شرق اروپا پیش می‌رویم.

□ نظرتان درباره قدرت اقتصادی ژاپن چیست؟

■ «دین اچستون» یکی از نوابع سیاست خارجی آمریکا حدود پنجاه سال قبل گفته است: «ما باید از تحولات تاریخی به نفع خود بهره‌برداری کنیم» و می‌افزاید «ما باید قدرت نظامی ژاپن را به قدرت اقتصادی تبدیل کنیم. و خود به عنوان تنها قدرت نظامی منطقه باقی بمانیم». حال می‌بینم که در این مدت، ژاپن به یک قطب اقتصادی تبدیل شده است. البته قدرت اقتصادی ژاپن یک خطر جدی محسوب می‌شود و ترس ما از ژاپن بیش از ترس ما از شوروی و کمونیسم بود. ترس آمریکا از ژاپن ما را به سمت خاورمیانه رهبری کرد. عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند که آمریکا در پی نفت خاورمیانه است زیرا ژاپن بر آن تکیه دارد. این گفته صحیح است اما سخنی جدید نیست. پنجاه سال قبل از جنگ خلیج فارس «جورج کنان» یکی از سیاستمداران آمریکا بر این امر اشاره کرده و گفته بود: «باید کارخانه‌های ژاپنی هرچه بیشتر تولید کنند و کشتی‌ها، کالاهای ژاپنی را به همه نقاط دنیا منتقل کنند، اما نباید فراموش کنیم که ژاپن جزیره کوچکی است و ما قدرت برتر را در دست داریم و این ناوگان دریایی ماست که کشتیهای صادرکننده کالاهای ژاپنی و واردکننده نفت را مورد حمایت خود قرار می‌دهد».

□ در این رابطه نظرتان درباره نقش آمریکا در جنگ خلیج فارس چیست؟

■ شاید به یاد داشته باشید که «جمیز بیکر» وزیر امور خارجه سابق آمریکا، قبل از شروع جنگ خلیج فارس به ژاپن سفر کرد و پول و اعتبار هنگفتی از آنها دریافت کرد. او به ژاپنها گفت: «شما به ما این پول را پرداخت کنید تا ما نیز از خطوط نفتی شما حمایت کنیم» در این خصوص عده‌ای می‌گویند بیکر مانند یک گدا برای آمریکا اعانه جمع می‌کند. و آمریکا در این جنگ شرکت کرد تا از دیگر کشورها اعانه بگیرد. اما کسانی که این حرف را می‌زنند فراموش کردند که استراتژی آمریکا از پنجاه سال تاکنون این بوده که می‌خواهد دنیا را به بازاری تبدیل کند که تحت حاکمیت خودش باشد. و برای رسیدن به این مقصود اشکالی ندارد که از یکی بگیرد و به دیگری بدهد. پس ارزش ۲۰ الی ۳۰ میلیارد دلار بازار جهانی آمریکایی چیست؟

□ پس از جنگ خلیج فارس، آمریکا به یک قدرت عظیم نظامی در منطقه مبدل شده است. این امر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

■ بار دیگر می‌گویم که ما نباید بر اهداف نظامی متمرکز شویم و گفتیم که پیمان ناتو نیز یک پیمان نظامی محض نبود و در درجه اول اهداف اقتصادی را دنبال می‌کرد. به همین دلیل، من شمار ژنرالهای پنتاگون را در حمایت از نیروهای آمریکایی در برقراری امنیت در خلیج فارس تکرار نمی‌کنم. و می‌گویم ما خواستار شکوفایی اقتصادی در خلیج فارس و خاورمیانه به عنوان جزئی از بازار جهانی آمریکا هستیم.

□ آیا نقش آمریکا در تحقق صلح بین اعراب و اسرائیل نیز جزئی از این هدف است؟

■ قطعاً این طور است. اما به شرط این که صلح، یک صلح آمریکایی باشد و ما نمی‌خواهیم ژاپن و آلمان در خاورمیانه نقش اساسی داشته باشند.

■ اما «تانیاهو» نخست وزیر جدید اسرائیل با این امر مخالف است و در این زمینه با کلیتون اختلاف دارد؟

■ من در زمینه مسائل خاورمیانه و روند صلح تخصصی ندارم و معتقدم که همه این امور گذرا هستند و ترجیح می‌دهم که به استراتژی اقتصادی آمریکا از دیدگاه تاریخی و جهانی بپردازم. و به روزی می‌انديشم که خاورمیانه نیز جزئی از بازار جهانی آمریکا تبدیل شود.

■ شما تا چه حد از مسائل داخلی و ملی ملتها و حکومت‌های خاورمیانه اطلاع دارید؟ آیا این مسائل برای رسیدن آمریکا به اهدافش مشکلی ایجاد می‌کنند؟

■ بار دیگر نظرات آدام اسمیت و دیگر نوابع ایدئولوژی سرمایه‌داری را عنوان می‌کنم. آنها معتقدند که حکومتها یکی پس از دیگری ظهور می‌کنند و گاهی با یکدیگر جدال می‌کنند و گاهی هم با هم صلح و سازش می‌کنند. در میان این درگیرها و کشمکشها وظیفه ما باز نکردن راه رقابت برای شرکت‌های جهانی و منطقه‌ای است. این نزاعها و درگیرها نه تنها مانعی برای ما ایجاد نمی‌کنند بلکه خریداران مفید و خوبی برای ما در منطقه پدید می‌آورد؛ مثل جنگی که عراق با کویت داشت و سود و زیان زیادی نصیب شرکتها و تولیدکننده‌های جهانی کرد.

■ آیا رسیدن به این هدف برای شما مشکل است؟

■ من نمی‌گویم که بازار جهانی آمریکایی که به دنبال آن هستیم در سال آینده تشکیل می‌شود، بلکه می‌گویم اگر نظام سرمایه‌داری این سیاست را دنبال نکند به هدفش نمی‌رسد. بله «سرمایه‌داری ملی» در بسیاری از کشورها و در رأس آن ایالات متحده آمریکا بوجود آمده اما هدف نهایی که ما به آن نظر داریم سرمایه‌داری جهانی است و آمریکا برای رسیدن به این هدف است که با دیگر کشورها پیمان می‌بندد و ارتباط برقرار می‌کند.

■ آیا این یک هدف ملی در آمریکا است؟ آیا شهروند آمریکایی نیز به این هدف معتقد است؟

■ در اینجا حساسیتی وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و از آن صرف‌نظر کرد و آن وابستگی ملی قوی بین آمریکایی‌هاست. همانند آنچه در بین دیگر ملتها نیز وجود دارد. شهروند آمریکایی هرگز نمی‌پذیرد که فرزندان یا خویشان خود را در جنگی که در یک کشور دور برای اهداف اقتصادی در گرفته، از دست بدهد، اما این نظر هم وجود دارد که حاکمیت آمریکا در جهان در نهایت به نفع شهروند آمریکایی نیز خواهد بود. همچنان که صاحب‌نظران آمریکایی معتقدند که آمریکا از نظر اقتصادی تضعیف شود نظام آمریکایی نمی‌تواند در داخل و خارج از کشور پایدار بماند.

■ آمریکا مورد انتقاد واقع شده که چرا بعد از فروپاشی شوروی، این کشور در خاورمیانه و دیگر کشورها نیروهای نظامی خود را مستقر کرده است؟ این سؤال شما مرا به یاد دخالت نظامی آمریکا در ویتنام می‌اندازد. در آن زمان مردم درباره جاذبه قدرت نظامی آمریکا صحبت می‌کردند و این کار برای «عرض اندام» و ابراز قدرت است یعنی با این کار آمریکا می‌خواهد ثابت کند با فروپاشی نظامی شوروی نه تنها چیزی از قدرت نظامی خود نمی‌کاهد بلکه به خودنمایی و مانور بیشتری می‌پردازد. در طول تاریخ نیز ما دولتهای دیگری را می‌یابیم که این کار را انجام دادند.

■ انتقاد دیگر این است که چرا آمریکا به اختلافات فرهنگی و دینی توجه نمی‌کند؟

■ کسانی که پنجاه سال پیش استراتژی نظامی - اقتصادی آمریکا را وضع کردند به این سئوال اهمیت زیادی نمی‌دادند. زیرا از نظر آنها، ملتها یا فروشنده بود یا خریدار و به فرهنگ و دین‌شان توجهی نمی‌کردند و تنها در پی برقراری بازار جهانی بودند و نسبت به اوضاع داخلی کشورها آگاهی نداشتند.

■ به نظر شما این دیدگاه صحیح است؟

■ نه. من معتقدم که این دیدگاهی اشتباه است.

■ آیا شرکت‌های آمریکایی می‌توانند بدون در نظر داشتن اختلافات فرهنگی و دینی با ملتهای جهان مبادله کنند؟

■ من پاسخ این سؤال را نمی‌دانم. اما اگر شما از من درباره ملت آمریکا سؤال می‌کردید، به شما می‌گفتم. امروز ملت آمریکا با گذشته بسیار فرق کرده است. سطح مصرف با گذشته قابل مقایسه نیست و اکثریت مردم به بانکهای اصلی آمریکا مبالغ هنگفتی مقروض هستند و همین طور دولت آمریکا نیز به بانکها مقروض است. ما در نظامی زندگی می‌کنیم که کنگره هنوز می‌تواند با وضع قوانین بر سرکردگان سرمایه‌داری تسلط داشته باشد و از شهروندان آمریکایی حمایت کند.

■ درباره ملتهای دیگر چه می‌گویید؟

■ بله در مورد دیگر ملتها موضوع کاملاً متفاوت است. اما در تخصص من نیست که در این باره پاسخ بدهم و تنها به هدف آمریکا فکر می‌کنم و درباره آن به تحقیق و بررسی می‌پردازم و می‌بینم که به سوی این هدف کم‌کم پیش می‌رویم.

■ آینده را چگونه می‌بینید؟

■ لنین پدر کمونیسم می‌گوید: «سرمایه‌داری به سمت استعمار امپریالیستی پیش می‌رود. و رقابت بین کشورها سبب بروز جنگهایی می‌شود که به نابودی دولتها و در نهایت نابودی سرمایه‌داری می‌انجامد.» اما این نظریه‌ای نو و جدید نیست و نوابع سرمایه‌داری قبل از لنین بر این امر واقف بودند به همین دلیل خواهان کاهش نقش دولت جدید هستند (زیرا دولتها و حکومتها با یکدیگر می‌جنگند و به سوی عدم استقرار و ثبات پیش می‌روند و در این حالت فعالیتهای اقتصادی و تجاری، کند می‌شود) به همین سبب سرمایه‌داران نیروها و سرمایه‌های خود را در شرکت‌های جهانی متمرکز می‌کنند زیرا شرکتها با یکدیگر رقابت می‌کنند و گاهی با یکدیگر همکاری نیز می‌کنند اما هرگز با یکدیگر نمی‌جنگند و یکدیگر را نابود نمی‌کنند.

■ آیا این بدین معنی است که در اینجا بین نظریه لنین و سیاست خارجی آمریکا تناسبی وجود دارد؟

■ پاسخ هم بله است و هم خیر. زیرا در اینجا توافقی برای هدف محقق شدن تسلط اقتصادی جهانی وجود دارد. و نوابع سیاست خارجی آمریکا می‌خواهند بر حکومتها تسلط داشته باشند تا این کشورها با یکدیگر مبارزه و جنگ نکنند. زیرا در سایه صلح و امنیت است که می‌توان بازار جهانی آمریکایی دست یافت.

■ نوابع سیاست آمریکایی که از آنها صحبت می‌کنید چه کسانی هستند؟

■ آدام اسمیت پدر نظام سرمایه‌داری، که در حقیقت صاحب ایدئولوژی سرمایه‌داری است. وزیر امور خارجه اسبق آمریکا، «آچسن» و معاون وزیر «کنان» کسانی که از حدود پنجاه سال پیش سیاست خارجی آمریکا را بر این روش استوار کردند و سناتور «واندنبورگ» که پنجاه سال قبل گفته است: «اگر مردم آمریکا را قانع کنیم که از شوروی بترسند بر دلیل تسلط بر جهان دست یافته‌ایم.» و معاون وزیر امور خارجه اسبق آمریکا «ایوگن رستو» که در زمان جنگ ویتنام

می‌گفت: هدف ما در ویتنام متوقف ساختن گسترش کمونیسم در جنوب آسیا نیست بلکه هدف ما هشدار به ژاپن است که هرگز به حاکمیت نظامی بر جنوب آسیا نیندیشد. ژاپن می‌تواند با این کشورها تجارت کند اما حاکمیت نظامی از آن ماست. یکی دیگر از نواای سیاست خارجی «جمیر بیکر» وزیر امور خارجه اسبق آمریکا است که بعد از جنگ خلیج فارس اظهار داشت: هرگز بدون قدرت نظامی نمی‌توانیم نظام اقتصادی جهانی را تأسیس کنیم و روشن است که این سخن به معنی «نظام نوین بین‌المللی» است.

□ بعد از جنگ خلیج فارس آمریکا از کلمه «تروریسم» بسیار استفاده می‌کند و بعضی‌ها می‌گویند که تروریسم جایگزین کمونیسم شده است. ■ ■ ■ بله، صحیح است. اما من به شما گفتم که شعار مبارزه با کمونیسم در طول پنجاه سال گذشته تنها پوششی برای حاکمیت شرکتهای آمریکایی بر جهان بود. و این امر با استفاده از نیروی نظامی و مشارکت ژنرالهای پنتاگون صورت گرفته است و اکنون نیز مبارزه با «تروریسم» چیزی جز یک شعار جدید نیست. ژنرالهای ارتش آمریکا باید در این زمینه بسیار کوشش کنند زیرا سوژه و هدفی جدید یافته‌اند. و باید آنها نقش تاریخی خود را در بازار جهانی آمریکایی خود بدانند و بخوبی این نقش را ایفا کنند. با تأکید می‌گویم در اینجا تروریستی وجود دارد که باید با آن مبارزه کنند اما نباید «تروریسم» را با «تروریسم» مخلوط کنند. □ این نظریه وجود دارد که می‌گوید آمریکا فقط «تروریسم» را بر هر کس که با سیاستش مخالفت می‌کند اطلاق می‌کند؟ ■ ■ ■ همان طور که گفتید این صفات، صفتهای موقت و گذرا هستند و هدفی دیگر از آنها دنبال می‌شود. پنجاه سال پیش کلمه «تروریسم» در فرهنگ سیاست خارجی آمریکا وجود نداشت همانطور که الآن کلمه کمونیسم در فرهنگ لغات آمریکاکم‌کم محو می‌شود. این کلمات و شعارها تنها دستاویز و بهانه‌ای برای رسیدن به اهدافی بزرگتر هستند.

الفاس

(به مبارزان انقلابی در داخل کشور)

در این سکوت موحش و دهشت زا	در قصر جنیان
برخوان ترانه را	هر روز می‌کشی باری ز رنج و کوشش و اندوه
همراه ضربه‌های دل خویش	سنگین چوکوه
برخوان! که بر نگاه تو معجز کشیده‌اند	در این تلاش پاک
فریاد زن! که راه گذر را بریده‌اند	الفاس گشته جوهر تو ناب و تابناک،
در سایه‌ای مخوف	بُز او سخت،
چون مرگ، کور و سرد	سرسخت در مقابله با دیو زنده خوار
آنجا که جان برفت و جوانی بقا نکرد	بی‌باک در مبارزه با غول نابکار
جادوگری تو، زانکه پیروده‌ای به درد	ضربت زنی چو تیشه پیاپی به استبداد
سوری گل شکیب و نبرد	تنها نئی
هرگز نشد که بی تو بهار آید	که خلق تو در انتظار توست
گل پر دمد، درخت ببار آید	پیکار خلق راهگشایی به کار توست
عطری تریخت بی تو در این درّه کبود	وانکس که از شراره تو بازتاب نیست
بی غم دلی نماند و سری بی خبر نبود	در دفتر زمانه،
دانیم در مفاک:	در هیچ حساب نیست.



زمانه‌ای که در آن لحظه لحظه می‌گرید	گل بهار ز جور خزان ویرانگر
زمین خشک ز تلواسه‌های مرگ نسیم	به شوره‌زار عطش می‌کند خاک بر سر
به پیشه‌ای که ز بیداد افعی پرکین	ز شیر و نمره جنگاوران نیست خبر
به جای بلبل خوش لهجه روی درخت	صدای ناله جغد است در چمن یکسر
مرا بریده زبانی که در رشای بهار	حدیث شوق فرو خوانم و کنم از بر
که ننگ بر نفس زشت اهرمن بادا	بریده دست پلیدش از این وطن بادا